فصل اول: شناسایی خلأها

اگر می‌خواهید قصد قربت بکنید و ان شاءالله از عمرتان بهترین بهره را ببرید، پیشنهاد من این است: شناسایی خلأها و دسته‌بندی انواع آن ها.

اوّلین قدم، شناسایی است. اگر شناسایی درست شد، آن وقت فکر پُر کردن آن را هم می‌کنیم. یعنی می‌بینیم و لمس می‌کنیم که این، یک خلأ است. وقتی که این خلأ را احساس کردیم، در ادامه بهدنبال پُر کردن آن برمی آییم. قدم اول، شناسائی این خلأهاست.

اقسام خلأ

خلأها هم دوگونه هستند:

۱. خلأ تحقیقی

خلأهای تحقیقاتی که یک خلأ علمی در یک فضای علمی است و به‌گونه‌ای است که هنوز بر روی آن کار نشده است. یعنی باید واقعاً زحمت بکشید. خلأ تحقیق، این‌گونه است که باید بروید و بررسی بکنید و به کتاب‌ها و نوشته‌جات مختلفی رجوع بکنید.

۲. خلأ تبیینی

امّا یک خلأهایی، خلأهای تحقیق نیست. بلکه خلأهای آماده‌سازی بحث است که بیان آن، خلأ دارد.

خلأهای تبیینی این‌گونه است که مطالب و منابع و زحمات علماء در دست ما است، فقط باید آن‌ها را تبیین و آماده‌سازی کنیم. یک وقتی است که می‌دانیم این حرف یک حرف ناصوابی است و اصلاً در فضای تحقیق آن مشکل نداشته و نداریم، خُب، چرا توقّف و سکت در ذهن ما می‌آید که چه جوابی از این سؤال بدهیم؟ معلوم می‌شود که ما در فضا، خلأ تبیین داریم. الآن راجع به آن فکر نکرده‌ایم و آماده نکرده‌ایم. مستنداتی را که مثل خورشید، واضح الدّلالة و مبیّن باشد را آماده نکرده‌ایم.

مثال

من الآن از مثال‌های خیلی ساده آن شروع می‌کنم که حال الحمدللّه شما‌ها از من بهتر می‌دانید؛ الآن بحث‌های شیعه و سنّی و سلفی، همه جای دنیا هست و شبکه‌ها و ماهواره‌ها آن را پوشش می‌دهند. همه‌ی شما، نوعاً بحث‌ها را شنیده‌اید. امّا همین بحث‌هایی که همه‌ی شما شنیده‌اید، یک دفعه می‌بینید که در فضای محاوره، یک سؤال تحلیلی مطرح می‌شود که انسان با دیدن آن بسیار تعجّب می‌کند و به اصطلاح "جا می‌خورد". با خودش می‌گوید: «عجب! ما این همه مطلب شنیده‌ایم. امّا وقتی که با این مطلب مواجه شدیم، در می‌مانیم که چه جوابی به آن بدهیم. یک دفعه یک سکته‌ی ذهنی پیش می‌آید که الآن چه بگوییم!».

۱. سقیفه؛ تنها دو ماه بعد از غدیر؟

الآن من بعضی از مثال‌های آن را به خدمت شما عرض می‌کنم. مثلاً این‌طور می‌گویند: «شیعه این‌طور می‌گوید که به دستور خدای متعال، پیامبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله وسلّم در غدیر، امیرالمؤمنین علیه‌السلام را برای امامت نصب کردند و به این مطلب "من کنت مولاه فعلیّ مولاه"[1] اشاره می‌کنند». اهل‌سنت هم می‌گویند: «نه. اگر این مطلب هم بوده است، برای قضیّه ولایت ایمانی است. سقیفه، راهی بوده که صحابه رفتند». خُب، این مطلب را همه‌ی ما می‌دانیم.

حال راجع به این مطلبی که همه می‌دانند و شیعه و سنّی حرف‌هایشان را زده‌اند، یک دفعه در یک برنامه و محاوره‌ای که می‌لیوه‌ها مخاطب دارد و همه دنیا دارند این برنامه را می‌بینند، این حرف زده می‌شود که "مگر می‌شود با این دستگاهی که شما می‌گویید که حضرت صلی‌الله‌علیه‌وآله وسلّم، علی کرّم الله وجهه را به‌عنوان خلیفه و جانشین بعد از خودشان نصب بکنند و تمام بشود، آن وقت دو ماه بعد، نه این که ده سال زمان از آن ماجرا گذشته باشد، بعد از دو ماه اتّفاقی بیفتد و سقیفه تشکیل بشود و شخص دیگری به جای علی کرّم الله وجهه، به‌عنوان خلیفه مشخّص بشود! آیا اصلاً چنین چیزی معقول است که ورق به‌طور کامل برگردد؟».

توجه بفرمایید! این یک سؤال چالشی تحلیلی است که یک دفعه اگر به شما این مطلب را بگویند، انسان جا می‌خورد که واقعاً مگر می‌شود!!! فرض کنید من الآن می‌خواهم ماجرا را از آن طرف دیگر، به‌خوبی محکم بکنم. می‌گویم: «اصلاً معقول نیست و نمی‌شود که شمای شیعه، با فاصله به این کوتاهی بیائید و بگویید که امر به این مهمّی اتفاق افتاد، آن وقت یک دفعه همه چیز عوض شد! [2]»

الآن این چیزی که من به خدمت شما عرض می‌کنم، اگر شما دیدید که مثلاً در پاسخ به این سؤال، چهار پنج تا جواب سریعاً به ذهنتان آمد و به من می‌گویید و جهان هم که دارند به این پاسخ شما گوش می‌دهند، شما را تشویق می‌کنند، معلوم می‌شود که نسبت به این مسأله و پرسش و در این فضاء، خلأی وجود ندارد.

امّا اگر می‌بینید که ذهن خود شما که شیعه هستید نسبت به این مسئله یک سکت و توقّفی پیدا می‌کند، با وجود این که می‌دانید این مطلب برای شما واضح است و منافقینی این کارها را کرده‌اند و ما که نسبت به کارهایی که این‌ها انجام داده‌اند شکّی نداریم، امّا وقتی که این سؤال چالشی را می‌آورد، می‌بینید که باید نسبت به آن فکر بکنید و جواب کوتاه و قاطع و جهان‌پسندی برای آن در ذهنتان ندارید، خُب، معلوم می‌شود که در اینجا، یک خلأی وجود دارد که باید پر بشود. خلأی که فضای تحقیق آن مشکل ندارد، لکن فضای تبیین آن است که مشکل دارد.

۲. منظره شبکه المستقله

یک مثال دیگری خدمت شما عرض می‌کنم. شاید بیست سال پیش بود که یک منظره‌ای در لندن گذاشتند که کانال "المستقله" آن را پخش می‌کرد. اسم کانال "القناة المستقلّة" بود. اگر در فضای مجازی جست‌وجو بکنید، احتمالاً فایل‌های آن وجود داشته باشد. یک ماه بحث بود.

آن شبکه یک مجری به نام سید محمد الهاشمی[3] داشت. سید هم بود ولی آخوند نبود. سنّی بفهم‌درس خوانده‌ی امروزی و خُب، با ذهن باز بود. ایشان در مجری‌گری قوی است. به نظرم می‌رسد که الآن هم باشد. در هر حال این ماجرا برای آن سال‌هایی است که حاج آقا هنوز در آن منزل قدیمی‌شان بودند. ماه مبارک هم بود. یکی از مسائلی که سبب شد این مطلب در ذهن من بیشتر باقی بماند، شاید این مسئله بود که در بین ماه، آقای تیجانی از لندن با دفتر حاج آقای بهجت تماس گرفت که ما مباهله بکنیم یا نکنیم؟ چون به مباهله منجر شد. حاج آقا هم فرمودند و جواب ایشان را هم دادند. شب عید فطر هم بود که چهارشنبه شبی در منزل حاج آقا بود، آقازاده‌ی حاج آقا فرمودند:

«یک دعایی بفرمایید، اینها میخواهند امشب در لندن مباهله بکنند[4]». خُب، خود این ماجرا جالب است.

-□□□□□□ □□ □□□□ □□□

کردند و نکردند. خیلی جالب بود[5].

حالا این مثال، خودش یک ماه بحث دارد. اگر ببینید، اینها را تحلیل کنید، چه گفتند، چه شنیدند، خودش خیلی زمین□تحقیق دارد. اگر آن یک ماه بحث را ببینید، یکی از بهترین زمینهها

برای خلأشناسی را پیدا کردهاید[6]. یعنی آن ها آمدند و یک ماه بحث کردند، شما که بحث آنها را پیگیری بکنید، میفهمید که در کجا بود که جواب سؤال داده شد یا نشد و اگر جواب از آن داده نشد، آیا بهخاطر خلأ تحقیق است یا خلأ تبیین؟ خود همین منظر□آن ها، یکی از بهترین سوژههای تحقیقاتی برای خلأشناسی است.

ارتداد صحابه؛ مذمّت صحابه یا پیامبر خدا؟

این مطلبی که الآن میخواهم بگویم، مثال دوم است. آن وقتی که این آقای هاشمی‌ـ‌مجری، شروع به حرف زدن میکنند- حالا آن جلسهای که من دیدم-اوّل چیزی که من از این مجری دیدم این بود که یک منظرهی زنده برای کلّ‌دنیا بود و شاید میلیونها نفر داشتند این برنامه را میدیدند و دنبال میکردند. او آمد و به شیعهها گفت: «من در این مطلب ماندهام، شما شیعیان چطور فکر میکنید؟ ذهنیّت شما چگونه است؟ بین خودتان خیلی راحت میگویید که صحابه چنین کردند، چنان کردند، "

ارتدّ‌النّاس بعد رسول اللّه إلاّ ثلاثة"[7] همه رفتند». ببینید، یک مجری توانمند چطور یک سؤال چالشی را مطرح میکند! گفت: «آیا شما با خودتان فکر نمیکنید که این ایرادی که میگیرید و اشکالی که میکنید به صحابه نیست! ظاهر کلام شما این است که دارید به صحابه ایراد میگیرید و میگویید "ارتدّ‌النّاس" امّا اگر بر روی آن فکر بکنید متوجه میشوید که دارید به پیامبر خدا صلّی‌اللّه‌علیه‌وآله ایراد میگیرید. یعنی ایشان در حکم یک معلّمی میماند که بیست و سه سال زحمت کشیده است، آن وقت با فاصل□خیلی کوتاه همهی این زحمات دود شد و به هوا رفت!».

حالا شما بیایید و به این شخص سریع پاسخ بدهید. اینکه عرض کردم این خلأها وجود دارد، یکی از آن خلأها این است. اگر شما جواب آماده دارید و سریع میتوانید پاسخ بدهید، تا او در محاوراتش با شما ساکت شد، بلافاصله میگویید جواب یک، جواب دو، جواب سه را به او می دهید و این جواب دادن شما هم مستند باشد و بافندگی نباشد، مستندی که تمام دنیا دارند آن را میشنوند. چه عالم و چه جاهل. اگر برای آن، جواب آماده دارید، معلوم میشود که خلأ ندارید. امّا اگر وقتی که او یک چنین مطلبی را در مقابل شما میگوید، حالا تازه به این فکر می افتید که در جواب این سؤال او چه باید بگویم، دراینصورت معلوم میشود که خلأ وجود دارد که حالا یک خلأ تحقیق است و یک خلأ تبیین که حالا در اینگونه از موارد، معمولاً خلأ از جنس خلأ تبیین است. یعنی همه چیز فراهم است، امّا باید بهگونهای دستهبندی و منظّم بشود که تا این سؤالات پیش میآید، ما خلأ تبیین نداشته باشیم. همین که او دهان به اشکال باز میکند، شما میبینید که جواب در ذهنتان حاضر و آماده وجود دارد. این هم یک مثال از آن چه که عرض شد

خُب، شما بفرمایید در این فضا چه بگویید؟ آیا نقص به پیامبر صلّی‌اللّه‌علیه‌وآله وارد است یا خیر؟ او دارد میگوید که شما ظاهراً نقص را متوجه صحابه میکنید درحالیکه اگر فکر بکنید میبینید که معلّم نتوانسته است خوب درس بدهد. فرض بفرمایید که یک کلاس در دانشگاه و

در دبیرستان و در دبستان دارید. می‌گویند مردودی‌های این کلاس بالای نود درصد هستند. آیا اذهان به سراغ دانش‌آموزان می‌رود یا به سراغ معلّم، کدام یک از این دو؟ همه شما می‌گویید و همه می‌گویند که اذهان به سراغ معلّم می‌رود. این‌گونه سؤال‌های تحلیلی و چالشی پرسیدن خیلی خوب است که البته تمام این ها، جواب‌های بسیار خوبی را دارد. حال چه جواب‌های نقضی و چه حلّی. فقط باید کار بشود. این هم یک مثال دوم بود که به خدمت شما عرض شد. حال مثال زیاد سراغ دارم. معلوم می‌شود که بهترین کار در زمان حاضر، این کاری است که عرض کردم. شناسائی خلأهای تحقیق و خلأهای تبیین.

پاسخ

[این شبهه، جواب های واضح دارد؛ نقضی و حلّی.

پاسخ نقضی

۱. و اذا رأو تجاره...ترکوک قائماً

اوّلاً به شما بگویند یک منبری است که وقتی منبر می رود، این قدر منبرش خوب است که همه را جذب می کند، سکوت حاکم است حتی بچه ها هم احساس گرسنگی نمی کنند، ... حالا آیه قرآن- شما که قرآن را قبول دارید. سنّی ها می گویند اصلاً قرآن برای ما است!- می گوید: «**و اذا راوا تجاره او لهوا انفضّوا الیها و ترکوک قائماً**[8]» ! پس لابد حضرت مشکل داشتند! حتماً خطبه ی گرم و جذابی نبوده ! اگر جذابیت داشت که مردم نمی رفتند !

۲. لم یزدهم دعائی الا فراراً

حتماً حضرت نوح هم مشکل داشتند که می گویند : «**ربّ انی دعوت قومی لیلاً و نهاراً فلم یزدهم دعائی الا فراراً**[9]» !؟ پس مشکل از حضرت است! مشکل از استاد و داعی است! این ها جواب های نقضی است.

پاسخ حلّی

پیامبران؛ معلّم نخبگان

اما حلّش این است که پیامبران معلّم هستند، اما نه معلّم هایی که می خواهند قبولی بگیرند؛ معلّم هایی هستند برای رده های بالا[10].

«دخلوا حجر ضبّ»

در صحیح بخاری-صحیح بخاری را اگر برایشان بگویید، دیگر مطلب تمام است- آمده که : «**و لو انهم دخلوا حجر ضبّ لدخلتموه**[11]» یعنی تمام جریاناتی که برای بنی اسرائیل پیش آمد ، برای شما هم پیش می آید حتی اگر آنها در سوراخ سوسماری رفته اند ، شما هم خواهید رفت .

حال ببینید آیاتی که در قرآن برای بنی اسرائیل آمده ، قدح بنی اسرائیل است یا قدح حضرت موسی؟

گوساله پرستی قوم موسی

رفتند کوه طور یک حضرت هارون ماند و همه برگشتند، نقص از موسی بود یا از آن ها[12]؟

«اجعل لنا الهاً»

یا آیه «**اجعل لنا الهاً کما لهم آلهة[13]**»

صحیح بخاری می گوید همه این ها برای شما پیش می آید،اگر جریاناتی که برای بنی اسرائیل پیش آمد ، امتحان خدا برای آن ها بود که ببیند قدردان هستند یا نه، این مسائل هم امتحانی برای این است نه نقص برای حضرت .

امتحانات الهی

آیات امتحان و فتنه هم زیاد است[14]. یک آیه‌ای که یادم می‌آید، این آیه است که مطلب در آن تمام است. خطاب می کند نه به منافقین؛ می فرماید: «**ما کان الله لیذر المؤمنین علی ما انتم علیه حتی یمیز الخبیث من الطیّب[15]**» در زمان پیامبر خطاب می کند. این آیه صریحاً دارد می گوید الآن که شما این طور دور هم نشسته اید،در شما خبیث و طیب است. باید جدا شوند. آیات متعدّد است. جواب حلّیش یکی دو تا نیست.

«انهم ارتدّوا بعدک»

در همین صحیح بخاری روایات متعدد دارد که : فردا اصحاب می آیند طرف حوض امّا «**یذادنّ**» یعنی آنها را بر می گردانند:«**اقول : ای ربّ اصحابی ! یقال : انک لا تدری ما احدثوا بعدک ، انهم ارتدوا بعدک علی ادبارهم القهقری[16]**» این در صحیح بخاری است.

«مثل همل النعم»

می گویند شما شیعه ها می گویید: «**ارتد الناس الا ثلاث**». صحیح بخاری بالاترش را دارند. حضرت گفتند اصحاب مدام می آیند و به طرف آتش می روند. حضرت گفتند : «**حتی لا یبقی منهم إلا مثل همل النعم[17]**» . قافله شتر که از بیابان بر می گردد ، یکی دو تا شتر گم می شود. حضرت فرمودند: همه ی اینها که من می شناختم در آتش جهنم رفتند ، فقط مثل دو سه تا شتری که ازقافله فرار کرده است، باقی ماند[18]. این همه که به جهنم می روند، نقص پیامبر است یا نقص دیگران؟[19]]

دامنه خلأ

خیلی از خلأها هستند که شما ابتدائاً آنها را خلأ می‌بینید، وقتی که بدنبال آن می‌روید می‌بینید که بر روی آنها کار شده است. خُب، این هم مانعی ندارد. این ها خلأهای بخشی است؛ یعنی برای بخشی از جامعه خلأ است. وقتی که بروی، می‌بینی که اهل تحقیق، آن خلأ را ملأ کرده‌اند. خُب، از آنها استفاده می‌کنی.

امّا بخشی از آن هم هست که نیاز به کار دارد.

حوزه خلأ

الف) اختلافات مذاهب اسلامی

[آلآن مسلمانان با وضعی روبرو هستند که همه میدانند؛ شیعه و سنّی باورهایی دارند که سر جایش حاضر هستند بهخاطر آن کشت و کشتار کنند. خب بهترین راه برای این فضا، این است که محقّقینی و کسانی که درد علم و فهم و ایمان و دین دارند، خلأها را شناسایی کنند. یعنی چطور است که یک فضا به صورت علمی جلو میرود اما یک دفعه دعوا میشود و کشت و کشتار میشود؟! چطور میشود که با هم مرافعه میکنند؟! در اینجا خلأهایی داریم. آن هایی که در کار علم و تحقیق هستند باید اینها را شناسایی کنند. شناسایی اینها بسیار مهم است.

گفت و گو؛ محلّ ظهور خلأها

نوعاً یک نفر میآید و متکلّم وحده است و حرفهای خودش را میزند که از آن به «monolog» تعبیر میکنند، اما گاهی یک فضایی برقرار میشود که گفت و گو است؛ این باید بگوید و دیگری جواب بدهد. اینجا خیلی فرق میکند.

وقتی فضای گفت و گو شد، طرفین از مواضع خودشان دفاع میکنند و حرف دیگری را در میکنند و نمیگذارند که او متکلّم وحده باشد. در فضای گفت و گو، خلأها خودش را نشان میدهد. در سالهای اخیر هم بیشتر شده است. وقتی وارد فضای بحث شوید تازه خلأها را میبینید. کسی که وارد نشده اصلاً خبر ندارد. بعد از اینکه وارد شد میبیند فضا به جایی میرسد که از آن تنها گویی ها خارج میشود.

کسانی که دنبال کار باشند، این خلأها را زود تشخیص میدهند. هر کجا بحث طرفین به حالت وقوف برسد –مثل ماشینی که چرخش درجا میگردد- اینجاست که خلأ تحقیقی است و نیاز دارد که عدهای آستین بالا بزنند و این خلأ را پر کنند و کسانی که میخواهند بعداً در میدان مناظره حرف بزنند را پشتیبانی کنند. کسی که در میدان مناظره حرف میزند پشتیبان نیاز دارد. گاهی پشتیبان او چند سال تحقیق در آن خلأها است. وقتی پیرامون آنها کار شد، در فضای مناظره جلو میرود.[20]]

ب) شبهات آتئیست ها

در زمان ما میبینیم که در محدوده بحثهای اسلامی و شیعه و سنّی، فعّال هستند ،چندین برابر این فعّالیّتها در فضاهای عقیدتی و آتئیستی در دنیا است. ما اگر صبر بکنیم و بگذاریم تا برسد، آن وقت میبینیم که دیگر دیر شده است. کسانی هستند که بسیار فعالاند. اصلاً انسان تعجّب میکند . این تعبیر را حاج آقا زیاد به کار میبردند و میفرمودند: «ما دلمان خوش است که برحق هستیم، دیگر تمام[21]». شما اگر بدانید که آن ها چقدر کار میکنند[22]!

[1]. خطبه غدیر.

[2] در پاسخ به این شبهه، می‌توان به مقاله «عوامل نادیده گرفتن غدیر و اجتماع در سقیفه» اشاره نمود. محور این مقاله این سؤال است که «چرا پس از رحلت رسول گرامی اسلام، در حالی که تنها دو ماه و چند روز از واقعه مهم غدیر خم گذشته بود، مردم همه چیز را از یاد بردند؟ و مهمتر از همه، اینکه چرا انصار، که سابقه‌های بسیار درخشان در اسلام داشتند و در راه تعالی و پیشرفت اسلام، از بذل جان و مال خویش دریغ نکرده بودند، پیش از همه در سقیفه اجتماع کردند و به دنبال تعیین جانشینی برای پیامبر صلی الله علیه و آله بودند؟!»

در این نوشتار، پس از نگاهی گذرا به وقایع صورت گرفته از صدر اسلام تا زمان وفات پیامبر خدا صلی الله علیه و آله اینگونه نتیجه گرفته شده است:

«اکنون در پاسخ به این پرسش، نکات قابل توجهی از مسائل سیاسی - اجتماعی آن زمان را مورد بررسی قرار می‌دهیم:

1 . وجود تعداد بسیاری تازه مسلمان...

۲. وجود منافقان در میان مسلمانان...

۳.کینه‌توزی بعضی نسبت‌به علی علیه‌السلام...

۴. وجود تفکرات جاهلی مبنی بر جوان بودن علی علیه‌السلام...

۵. نداشتن انقیاد کامل گروهی از مسلمانان در برابر دستورات پیامبر صلی الله علیه و آله: نمونه آن، مخالفت عده‌ای از مسلمانان در انجام بعضی از مراسم حج‌الوداع است: پیامبر صلی الله علیه و آله در حین مراسم حج فرمودند: هرکس با خودش قربانی ندارد حجش را به عمره تبدیل کند و آنانکه قربانی همراه دارند بر احرام خویش باقی باشند . عده‌ای اطاعت نمودند و عده‌ای دیگر مخالفت کردند، که یکی از آن مخالفان، شخص عمر بود .

از دیگر شواهد این مطلب می‌توان به اعتراض عمر در صلح حدیبیه اشاره کرد . نمونه دیگر، اعتراض عده‌ای از مسلمانان به انتخاب اسامه، به فرماندهی سپاه بود، که نه تنها به آن اعتراض کردند، بلکه از همراهی با سپاه نیز امتناع می‌کردند; یعنی با اینکه پیامبر صلی الله علیه و آله دستور اکید می‌دادند که مهاجران و انصار باید به همراه لشکر اسامه از مدینه خارج شوند، با این وجود، افرادی از همین به اصطلاح سران مهاجر از این امر سرپیچی می‌کردند و به بهانه‌های، لشکر اسامه را همراهی نمی‌کردند، تا آنجا که دیگر پیامبر لعنت کردند کسانی را که از این امر تخلف نمایند و لشکر اسامه را همراهی نکنند .نمونه دیگر آن، در آخرین لحظات حیات رسول گرامی اسلام اتفاق افتاد و آن ماجرای کتابت بود.»

ایشان پس از ذکر این موارد به بررسی تلاش‌های پنهان و آشکار پس از غدیرخم به منظور کنار گذاشتن اهلبیت علیه‌السلام می‌پردازد. تلاش‌هایی که بسیاری از آنها از سوی عده‌ای از مهاجرین صورت می‌گیرد؛ مانند توافق بر مسئله خلافت قبل از جریان سقیفه، تخلف از سپاه اسامه، ماجرای نماز رسول خدا، انکار وصیحابات یوسف، تلاش برای منع کتابت حضرت و ماجرای نسبت هجر به ایشان، انکار وفات حضرت از سوی آنها.

در پایان به راه‌کارهای حضرت رسول صلی الله علیه و آله برای خنثی سازی توطئه این جماعت و چاره اندیشی انصار در این‌باره اشاره شده است.

درپاسخ به سؤال دیگری نزدیک به این سؤال نیز چنین می‌خوانیم:

پرسش : چگونه ممکن است در روز غدیر هزاران نفر با علی(علیه السلام) بیعت کنند سپس همه آن‌ها در جریان سقیفه بر علیه او توطئه کنند؟ پاسخ اجمالی:

اوّلا: بسیاری از آنان که در مجلس بیعت«غدیر» حضور یافتند، اهل مدینه منوره نبودند. ثانیا: کسانی که در «سقیفه» ابوبکر را برای خلافت برگزیدند، حداکثر به صد نفر بیشتر نمی رسند. ثالثاً نگاهبانی بودن مسئله، نقش مهمی را بازی کرد و مردم را در برابر عمل انجام شده قرار داد. نتیجه این که همه افرادی که در جریان غدیر خم حضور داشتند و به دستور پیامبر(ص) با علی(ع) بیعت کردند، در جریان سقیفه حضور نداشتند تا مخالفت خود را با آن ابراز کنند.

پاسخ تفصیلی:

در پاسخ این سؤال باید گفت:

اوّلا: بسیاری از آنان که در مجلس بیعت «غدیر» حضور یافتند، اهل مدینه منوره نبودند بلکه حداکثر سه الی چهار هزار نفر آنان در مدینه سکونت داشتند. در این میان بسیاری از آنان نیز بردگان یا مستضعفینی بودند که از مناطق مختلف بر پیامبر(صلی الله علیه وآله) وارد شده بودند و در مدینه قبیله و خویشاوندانی نداشتند، مانند اهل صفه، پس تنها نیمی از آنان باقی می ماند که بیش از دو هزار نفر نمی باشند که اینها هم معمولاً گوش به حرف رؤسای قبائل و در مقابل نظام عشایری، خاضع بودند.

ثانیا: اگر به کنفرانس «سقیفه» که فوراً پس از وفات پیامبر(صلی الله علیه وآله) برگزار شد بنگریم. می بینیم افرادی که ابوبکر را برای خلافت برگزیدند، حداکثر به صد نفر بیشتر نمی رسند؛ زیرا از انصار که اهل مدینه بودند کسی جز رهبران و بزرگانشان حضور نداشتند، همچنین از مهاجرینی که اهل مکه بودند و همراه با پیامبر(صلی الله علیه وآله) هجرت کرده بودند جز سه یا چهار نفر به عنوان «قریش» حضور نداشتند. و در همان وقت بیشتر مسلمانان از سقیفه دور بودند و برخی مشغول تجهیز و تکفین حضرت رسول اکرم(صلی الله علیه وآله) بودند یا اینکه بهت زده، خبر وفات را دریافته بودند، و از طرفی بعضی نیز مردم را مورد تهدید و ارعاب قرار داده بودند تا خبر وفات پیامبر(صلی الله علیه وآله) را بازگو نکنند.(???? ?????? ? 4? ? 195)

از این که بگذریم بسیاری از اصحاب بدستور رسول خدا(صلی الله علیه وآله) در سپاه اسامه بوده و در آن لحظه، در پایگاه «جرف» اقامت داشتند و وفات پیامبر(صلی الله علیه وآله) را دریافت نکرده و در سقیفه نیز حضور نیافتند.

ثالثاً نگاهبانی بودن مسئله، نقش مهمی را بازی کرد و مردم ر ادر برابر عمل انجام شده قرار داد؛ زیرا کنفرانس سقیفه، بی خبر از افرادی که مشغول تجهیز و دفن پیامبر(صلی الله علیه وآله) بودند، مانند: امام علی(علیه السلام)، ابن عباس، سایر بنی هاشم، مقداد، سلمان، ابوذر، عمار، و بسیاری دیگر از صحابه، برگزار شد و در آن هنگام که اهل سقیفه ابوبکر را به مسجد بردند و مردم را به بیعت طلبیدند، و مردم گروه گروه ـ خواسته یا ناخواسته ـ برای بیعت با او به مسجد می آمدند، علی(علیه السلام) و یارانش هنوز از آن واجب مقدسی که اخلاق والایشان بر آنان فرض کرده بود، دست برنداشته و اورا نبود که پیامبرخدا(صلی الله علیه وآله) را بی غسل و کفن رها کنند و به سوی سقیفه بشتابند و در امر خلافت، نزاع کنند.

و همین بس که وقتی از آن واجب مقدس فارغ شدند، مطلب تمام شده بود و ابوبکر بر کرسی صدارت تکیه داده بود و هر کس از بیعت سرباز می زد، جزو فتنه انگیزانی به شمار می رفت که می بایست مسلمانان با او به نبرد برخیزند و حتی اگر لازم شد او را به قتل برسانند!! از این رو می بینیم عمر، سعد بن عباده را تهدید به قتل کرد و فریاد برآورده بود که: «او را بکشید که اهل فتنه است»، چون او از بیعت با ابوبکر خودداری کرده بود.(صحیح بخاری، ج 8، ص 211؛ تاریخ طبری، ج 3، ص 223)

نتیجه: از مطالبی که عنوان شد این طور نتیجه گرفته می شود که همه افرادی که در جریان غدیر خم حضور داشتند و به دستور پیامبر(صلی الله علیه وآله) با علی(علیه السلام) بیعت کردند، در جریان سقیفه حضور نداشتند تا مخالفت خود را با آن ابراز کنند.(پایگاه اطلاع رسانی دفتر آیت الله مکارم)

علاوه بر این موارد می توان به آیه شریفه قرآن در مورد بنی اسرائیل اشاره کرد که بلافاصله (و نه بعد از دو ماه) بعد از مشاهده عینی معجزه الهی در شکافتن دریا(و نه شنیدن نصب خلیفه بر حق از سوی رسول خدا صلی الله علیه و آله) صریحاً شرک ورزیدند و از حضرت موسی علی نبینا و آله و علیه السلام درخواست جعل آلهه کردند:

وجاوزنا ببني إسرائيل البحر فأتوا على قوم يعكفون على أصنام لهم ۔ قالوا يا موسى اجعل لنا إلها كما لهم آلهة قال إنكم قوم تجهلون (سوره الاعراف، آیه ۱۳۸)

در تفسیر عیاشی در این باره آمده است:

134 عن بعض أصحابنا و عن أحدهما قال إن الله قضى الاختلاف على خلقه و كان أمرا قد قضاه في علمه- كما قضى على الأمم من قبلكم، و هي السنن و الأمثال يجري على الناس، فجرت عليهم كما جرت على الذين من قبلنا، و قول الله حق، قال الله تبارك و تعالى لمحمد ص: «سنة من قد أرسلنا قبلك من رسلنا- و لا تجد لسنتنا تحويلا» و قال: «فهل ينظرون إلا سنت الأولين- فلن تجد لسنت الله تبديلا و لن تجد لسنت الله تحويلا» و قال «فهل ينتظرون إلا مثل أيام الذين خلوا من قبلهم- قل فانتظروا إني معكم من المنتظرين» و قال: «لا تبديل لخلق الله».

و قد قضى الله على موسى و هو مع قومه- يريهم الآيات و النذر ثم مروا على قوم يعبدون أصنام «قالوا يا موسى اجعل لنا إلها كما لهم آلهة- قال إنكم قوم تجهلون» فاستخلف موسى هارون فنصبوا عجلا جسدا له خوار- فقالوا: هذا إلهكم و إله موسى و تركوا هارون فقال «يا قوم إنما فتنتم به- و إن ربكم الرحمن فاتبعوني و أطيعوا أمري قالوا لن نبرح عليه عاكفين حتى يرجع إلينا موسى» فضرب لكم أمثالهم و بين لكم كيف صنع بهم.

و قال: إن نبي الله ص لم يقبض- حتى أعلم الناس أمر علي فقال: من كنت مولاه فعلي مولاه، و قال: إنه مني بمنزلة هارون من موسى غير أنه لا نبي بعدي، و كان صاحب راية رسول الله ص في المواطن كلها، و كان معه في المسجد يدخله على كل حال، و كان أول الناس إيمانا، فلما قبض نبي الله ص كان الذي كان لما قد قضى من الاختلاف- و عمد عمر فبايع أبا بكر و لم يدفن رسول الله ص بعد، فلما رأى ذلك علي ع و رأى الناس- قد بايعوا أبا بكر خشي أن يفتتن الناس- ففرغ إلى كتاب الله و أخذ بجمعه في مصحف فأرسل أبو بكر إليه أن تعال فبايع- فقال علي: لا أخرج حتى أجمع القرآن، فأرسل إليه مرة أخرى- فقال: لا أخرج حتى أفرغ- فأرسل إليه الثالثة ابن عم له يقال قنفذ، فقامت فاطمة بنت رسول الله ص عليها- تحول بينه و بين علي ع فضربها فانطلق قنفذ و ليس معه علي ع فخشي أن يجمع على الناس- فأمر بحطب فجعل حوالي بيته- ثم انطلق عمر بنار- فأراد أن يحرق على علي بيته- و فاطمة و الحسن و الحسين ص، فلما رأى علي ذلك- خرج فبايع كارها غير طائع(تفسير العياشي ؛ ج2 ؛ ص306-۳۰۸)

پاسخ امیرالمؤمنین به قوم یهود نیز در اینباره شنیدنی است:

و قال له بعض الیهود [لبعض الیهود حین قال له] ما دفنتم نبیکم حتی اختلفتم فیه فقال ع و قال له إنما اختلفنا عنه لا فیه و لکنکم ما جفت أرجلکم من البحر حتی قلتم لنبیکم- اجعل لنا إلها کما لهم آلهة قال إنکم قوم تجهلون(نهج البلاغة (للصبحی صالح)، ص: 531)

و قال لرأس الجالوت لما قال له لم تلبثوا بعد نبیکم إلا ثلاثین سنة حتی ضرب بعضکم وجه بعض بالسیف فقال ع و أنتم لم تجف أقدامکم من ماء البحر حتی قلتم لموسی اجعل لنا إلها کما لهم آلهة.(مناقب آل أبی طالب علیهم السلام (لابن شهرآشوب) ؛ ج2 ؛ ص46)

کلام ابن عباس در پاسخ معاویه نیز در همین راستاست:

ثم أقبل معاویة إلی الحسن و الحسین و ابن عباس و الفضل و ابن أم سلمة و أسامة قال کلکم علی ما قال ابن جعفر؟ قالوا نعم قال معاویة فإنکم یا بنی عبد المطلب لتدعون أمرا و تحتجون بحجة قویة إن کانت حقا و إنکم لتبصرون علی أمر و تسترونه و الناس فی غفلة و عمی و **لئن کان ما تقولونه حقا لقد هلکت الأمة و رجعت عن دینها و کفرت بربها و جحدت نبیها إلا أنتم أهل البیت و من قال بقولکم و أولئک قلیل فی الناس** فأقبل ابن عباس علی معاویة فقال قال الله تعالی و قلیل من عبادی الشکور و قال و قلیل ما هم و ما تعجب منی یا معاویة فقال قال الله تعالی و قلیل من عبادی الشکور و قال و قلیل ما هم و ما تعجب منی یا معاویة اعجب من بنی إسرائیل إن السحرة قالوا لفرعون فاقض ما أنت قاض فآمنوا بموسی و صدقوه ثم سار بهم و من اتبعهم من بنی إسرائیل فأطعمهم البحر و أراهم العجائب و هم مصدقون بموسی و بالتوراة یقرون له بدینه ثم مروا بأصنام تعبد فقالوا یا موسی اجعل لنا إلها کما لهم آلهة قال إنکم قوم تجهلون- و عکفوا علی العجل جمیعا غیر هارون فقالوا هذا إلهکم و إله موسی و قال لهم موسی بعد ذلک و ادخلوا الأرض المقدسة فکان من جوابهم ما قص الله عز و جل علیهم فقال موسی رب إنی لا أملک إلا نفسی و أخی فافرق بیننا و بین القوم الفاسقین فما اتباع هذه الأمة رجال سودوهم و أطاعوهم لهم سوابق مع رسول الله ص و منازل قریبة منه و أصهاره مقرین بدین محمد ص و بالقرآن حملهم الکبر و الحسد أن خالفوا إمامهم و ولیهم بأعجب من قوم صاغوا من حلیهم عجلا ثم عکفوا علیه یعبدونه و یسجدون له و یزعمون أنه رب العالمین و اجتمعوا علی ذلک مع إمامهم حتی قوا الله(الإحتجاج علی أهل اللجاج (للطبرسی) ؛ ج2 ؛ ص286)

[3] محمد الهاشمي الحامدي هو سیاسي وکاتب وإعلامي تونسي. وهو مؤلف کتب "السیرة النبویة للقریة العالمیة" و "رسالة التوحید" و"رسالة الدولة العادلة في إطار المبادئ الإسلامیة"، وهو مؤسس ورئیس قناة المستقلة الفضائیة في لندن. ورئیس تیار العریضة الشعبیة للحریة والعدالة والتنمیة، الذي تغیر اسمه إلى تیار المحبة في 22 ماي 2013. في 2018 استقال الهاشمي من رئاسة الحزب. الهاشمي الحامدي مقیم بالعاصمة البریطانیة لندن منذ 1987وممعارض تونسي سابق. اتهمه خصومه بأنه مقرب من زین العابدین بن علي وحزب التجمع الدستوري المنحل. لکنه نفى ذلک نفیا قاطعا، مبررا ذلک بأنه عاش طیلة فترة حکم بن علي في الخارج وفتح الباب لمعارضیه في برنامج المغرب الکبیر بقناة المستقلة، البرلمان الشهیر الذي وصفته جریدة لیبراسیون الفرنسیة بأنه شاشة للحریة تأسر التونسیین . کان الهاشمي الحامدي أحد أعضاء حرکة النهضة الإسلامیة التونسیة قبل أن یخرج منها بسبب خلافه مع زعیمها راشد الغنوشي ویتحول إلى سیاسي مستقل.بالإضافة لکونه سیاسیًا، وهو أیضًا کاتب وإعلامي من مواليد

سيدي بوزيد في تونس.، ومالك قناة المستقلة الفضائية التي انطلقت عام 1999. وقناة الديمقراطية التي انطلقت عام 2005. و بخالف ما يروج عنه من خصومه بأنه رجل أعمال ومن أثرياء تونس فهذا ليس صحيحا على الإطلاق كما أكد ذلك هو بنفسه مرات عديدة، وكما أكدت صحيفة لوموند الفرنسية التي زارت مقر قناة المستقلة في لندن وكتبت بأنه مقر متواضع بإمكانيات متواضعة. وهو أحد المرشحين لمنصب الرئاسة في تونس بعد الثورة التونسية عام 2011 بصفته رئيساً لتيار العريضة الشعبية للحرية والعدالة والتنمية. وكمؤسس لحزب المحافظين التقدميين الذي تتبع له العريضة الشعبية.حيث خسر بعد أن حقق تيار العريضة الشعبية الذي يترأسه المركز الثالث في انتخابات المجلس الوطني التأسيسي. في 2011، وبعد الثورة التونسية، أعلن محمد الهاشمي الحامدي عن رغبته في الترشح لمنصب رئاسة تونس.قدم ترشحه للانتخابات الرئاسية التونسية لسنة 2014(الموسوعة الحرة)

[4] عزيزان مستحضرند كه مركز شبكه المستقله در لندن است و از 7 سال قبل [تاريخ اين جلسه سوم ارديبهشت ماه سال ۱۳۸۸ مى باشد]كه اين شبكه تأسيس شد، هدفش زير سوال بردن فرهنگ شيعه و القاء شبهه عليه مذهب اهل بيت (عليهم السلام) بوده است و اولين بار مناظره بين شيعه و وهابيت را در ماه رمضان 6 اي 7 سال قبل در اين شبكه راه انداختند كه از وهابي ها، عثمان الخميس از كويت آمد و عبد الرحمان دمشقيه از رياض و بلوشي ـ مدالزده كه يكي ناصبي و فحاش است ـ از فراري هاي ايران. از طرف شيعيان هم آقاي دكتر ابو زهراء از اساتيد دانشگاه السلامي لندن و عراقي الأصل و آقاي دكتر تيجاني بودند. حدود 24 جلسه داشتند و جلسات خوبي بود. گرچه ايده آل نبود، نكته ظريفي كه در اين 24 جلسه بود، اين بود كه وقتي طرف هاي شيعه ديدند كه وهابيت نسبت به حرف شان لجاجت و عناد مي ورزند، تقاضاي مباهله كردند. عزيزان مي دانند كه مباهله، يكي از معجزات السلام و قرآن است كه اگر دو نفر در مسائل اعتقادي در گفتگويي با هم به نتيجه نرسند، اگر مباهله كنند ـ با آن شرايطي كه دارند ـ ، طرف باطل، به غضب و خشم و قهر إلهي گرفتار شده و نابود مي شود. حتي حضرت آيت الله العظمي بهجت، رسما به آن آقايان پيام دادند كه شما مباهله كنيد. دعاي مباهله را هم براي شان از قم ارسال فرمودند و گفتند گر چه آنها حاضر نخواهند شد، ولي شما با قدرت و قوّت تمام، به طرف مباهله حركت كنيد. در شب 24 ماه رمضان، اينها درخواست مباهله كردند و آنها زير بار نرفتند و محوّل كردند به شب آخر و در شب آخر هم حدود 3 ساعت و نيم گفتگو شد، ولي وهابيت زير بار مباهله نرفتند و اين زير بار مباهله نرفتن آنها، نشانه ضعف مباني اعتقادي آنها بود و باعث شد كه هزاران جوان سني و وهابي، به طرف مذهب شيعه كشيده شدند.(پاسخ استاد حسينى قزوينى به شبهات شبكه المستقله)

[5] مرحوم آيتالله بهجت در مورد امر مباهله چنين مينويسند:

س۶۴. ما هو حكم المباهلة في هذا الزمان؟

ج. الحمد لله رب العالمين والصلاة على سيد الأنبياء محمد وآله سادة الأوصياء المطهرين. يمكن القول بجواز المباهلة في الجملة في ضروريات الدين، بل مطلق اليقينيات الدينية مع المعاندين المدعين للعلم الحاضرين لمجرد عدم اعتقادهم بالدينيات للمباهلة مع المحقين مع الدين والإيمان، إلا أنه لو كانت راجحة لما عدل عنها أوصياء الرسول صلىاللهعليهوآلهوسلم الذين هم أولى باتباعه من غيرهم حتى أنهم عملوا في الجهاد والدفاع مع شروطها ولو بالتقرير لعملة والوجوه، حتى أنهم حضروا لمقاتلة الرئيسين لإطفاء نائرة الحرب ولم يعلنوا أمر المباهلة، وإن

كان يمكن أن يكون ذلك من بعض التخفيفات على الأُمّة وأنه تعالى لا يرضى إلا بالإيمان الاختياري في غير موارد الجهاد والدفاع مع شروطها، فالاقتصار على تبيين الحقائق الدينية بالواضحات من الحجج والبراهين أولى وأشبه بعمل أُمناء الدين والأئمة المعصومين، فإنها ولو كانت مكتوبة معلنة لأثرت قطعاً ولو في البطون اللاحقة من أهل العقل والإيمان؛ وهو أيضاً أحوط لإمكان أن المخالف يظن بكونهم فاقدين للعقل وقاصرين بالجهل في المهمات الدينية فضلاً عن غيرها، فعدم التأثير في حقهم لعله يوجب وهناً في أهل الحقائق الدينية، بل في نفس تلك الحقائق. ومما يفرق به بين عمل النبي صلى الله عليه وآله وسلم مع الكفار وغيره واشتماله.

على خصوصيات مفقودة في غير عمله صلى الله عليه وآله وسلم، أن الأمر في أُصول الدين والمذهب بسبب القارنات بالمعجزات والكرامات والحجج الواضحات، بلغ إلى حد الوضوح بحد يكون كالمشاهدة القاطعة بما صدر منه صلى الله عليه وآله وسلم بعد ذلك من الوصايا مما لا تحصى كثرة، فعلى أهل العلم والدين والإيمان أن لا يتسامحوا في إيضاح البراهين وتكميل الحجج حتى لا يخفى الحق على أحد من طالبيه وأن يستغنوا بتكميل الإيضاحات لما بين في الكتاب الذي هو أعظم الكتب السماوية وببيانات العترة الذين هم ثاني الثقلين والمياثين العظيمين الكافيين وأن يستغنوا بذلك عن سائر التكلفات وأن يحسنوا بتأليف القلوب حتى لا يقعوا بسبب الارتشائات من رؤساء الكفر والضلال في الكفر والنفاق مع أمرهم بالقناعة التي هي كنز لا يفنى ولا يفتقر معها أحدٌ ولا يستغني عنها أحد، فإن كل حد من الإحسان يقابل بالأزيد الأقوى منه من رؤساء الضلالة ثم إنهم قادرون على الاسترداد منهم بالوجوه المختفية عليهم، فإنهم مع عدم تعقلهم يتبعون رؤسائهم المعاندين للحق بسبب الرياسات الباطلة ويقاتلون أهل الحق والدين كما هو المشاهد نسأل الله التوفيق للمحافظة على الدين في الأفعال والتروك وأن يوفقنا للملازمة مع الثقلين اللذين أمرنا بالتمسك بهما المنافي للعدول عنهما إلى غيرهما. والحمد لله أولاً وآخراً والصلاة على نبيه محمد وعترته الطاهرين واللعن الدائم على أعدائهم أجمعين.

كتبه العبد محمدتقي بن محمود البهجة الغروي الجيلاني.(به سوی محبوب، ص 83-86)

[6] مجموعه شبهات مطرح شده در اين مناظرات و پاسخ به آنها در دو جلد با عنوان الاجوبة الوافية في الرد على شبهات الوهابية تأليف شده است:

ومن منطلق الشعور بالمسؤولية كانت مؤسّسة الكوثر للمعارف الإسلامية تتابع ما يجري على الساحة من تطاول على كتاب الله وسنة رسوله وتراث الأمة ، وكانت تسعى جادّة أيضاً لدراسة هذه الظاهرة الخطيرة لكشف القناع عن كثب وحرص شديدين ، وكانت تسعى جادّة أيضاً لدراسة هذه الظاهرة الخطيرة لكشف القناع عن كثب وحرص شديدين ، وقد ساهمت في ذلك الحين للعمل على إزاحة الشبهات التي قد تستحدثها أبواق الضلال في نفوس المسلمين .

ولكي تكون هذه المؤسسة المباركة فاعلة في هذا الميدان ، ومؤثّرة في أداء ما تشعر به من المسؤولية تجاه ما يجري في العالم الإسلامي ؛ بادرت ـ من خلال قسم البحوث والدراسات ـ إلى دراسة أهم الشبهات العقائدية التي أثارها التكفيريون من الفرقة الضالة ، ثم تصدّت وبكل جدارة للإجابة عن هذه الشبهات بأجوبة محكمة ورصينة ، كشفت القناع عن زيف ما يزعمه المبطلون .(الاجوبة الوافيه، ص ۷-۸)

[7] أحمد بن محمد بن يحيى عن أبيه عن محمد بن الحسين عن الحسن بن محبوب عن الحارث قال: سمعت عبد الملك بن أعين يسأل أبا عبد الله ع فلم يزل يسأله حتى قال فهلك الناس إذا قال إي و الله يا ابن أعين هلك الناس أجمعون قلت أهل الشرق و الغرب قال إنما فتحت على الضلال إي و

الله هلكوا إلا الثلاثة نفر سلمان الفارسي و أبو ذر و المقداد و لحقهم عمار و أبو ساسان الأنصاري و حذيفة و أبو عمرة فصاروا سبعة

عدة من أصحابنا عن محمد بن الحسن(عن محمد بن الحسن الصفار عن أيوب بن نوح عن صفوان بن يحيى عن مثنى بن الوليد الحناط عن بريد بن معاوية عن أبي جعفر ع قال: ارتد الناس بعد النبي ص إلا ثلاثة نفر المقداد بن الأسود و أبو ذر الغفاري و سلمان الفارسي ثم إن الناس عرفوا و لحقوا بعد.

و عنه عن محمد بن الحسن عن محمد بن الحسن الصفار عن محمد بن الحسين عن موسى بن سعدان عن عبد الله بن القاسم الحضرمي عن عمرو بن ثابت قال سمعت أبا عبد الله ع يقول إن النبي ص قبض ارتد الناس على أعقابهم كفارا إلا ثلاثا سلمان و المقداد و أبو ذر الغفاري إنه لما قبض رسول الله ص جاء أربعون رجلا إلى علي بن أبي طالب ع فقالوا له ما نعطي أحدا طاعة بعدك أبدا قال و لما قالوا إنا سمعنا من رسول الله ص في يوم غدير خم قال و تفعلون قالوا نعم قال فأتوني غدا محلقين قال فما أتاه إلا هؤلاء الثلاثة قال و جاء عمار بن ياسر بعد الظهر فضرب يده على صدره ثم قال له ما لك أن تستيقظ من نومة الغفلة ارجعوا الفلاة حاجة لي فيكم أنتم لما قطيعوني في حلق الرأس فكيف تطيعوني في قتال جبال الحديد ارجعوا الفلاة حاجة لي فيكم(الإختصاص ؛ النص ؛ ص5-6)

12 أبو الحسن و أبو إسحاق حمدويه و إبراهيم ابنا نصير, قال حدثنا محمد بن عثمان, عن حنان بن سدير, عن أبيه, عن أبي جعفر (ع) قال: كان الناس أهل الردة بعد النبي (ص) إلا ثلاثة. فقلت و من الثلاثة فقال: المقداد بن الأسود و أبو ذر الغفاري و سلمان الفارسي ثم عرف الناس بعد يسير, و قال: هؤلاء الذين دارت عليهم الرحى و أبوا أن يبايعوا لأبي بكر حتى جاءوا بأمير المؤمنين (ع) مكرها فبايع, و ذلك قول الله عز و جل- و ما محمد إلا رسول قد خلت من قبله الرسل أ فإن مات أو قتل انقلبتم على أعقابكم- الآية(رجال الكشي - إختيار معرفة الرجال ؛ النص ؛ ص6)

17 محمد بن إسماعيل, قال حدثني الفضل بن شاذان, عن ابن أبي عمير, عن إبراهيم بن عبد الحميد, عن أبي بصير, قال: قلت لأبي عبد الله (ع) ارتد الناس إلا ثلاثة أبو ذر و سلمان و المقداد قال فقال أبو عبد الله (ع) فأين أبو ساسان و أبو عمرة الأنصاري.(رجال الكشي - إختيار معرفة الرجال ؛ النص ؛ ص8)

24 علي بن الحكم, عن سيف بن عميرة عن أبي بكر الحضرمي, قال قال أبو جعفر (ع) ارتد الناس إلا ثلاثة نفر سلمان و أبو ذر و المقداد. قال قلت فعمار قال قد كان جاض جيضة ثم رجع, ثم قال إن أدرت الذي لم يشك و لم يدخله شيء فالمقداد, فأما سلمان فإنه عرض في قلبه عارض أن دين أمير المؤمنين (ع) اسم الله الأعظم و لو تكلم به أو أخذته الأرض و هو كذا فلبب و وجئت عنقه حتى تركت كالسلقة فمر به أمير المؤمنين (ع) فقال له أي أبا عبد الله هذا من ذاك بايع! فبايع و أما أبو ذر فأمره أمير المؤمنين (ع) بالسكوت و لم يكن أخذه في الله قومة لائم فأبى إلا أن يتكلم فمر به عثمان فأمر به, ثم انابر الناس بعد فكان أول من أنابر أبو ساسان الأنصاري و أبو عمرة و شتيرة و كانوا سبعة, فلم يكن يعرف حق أمير المؤمنين (ع) إلا هؤلاء السبعة.(رجال الكشي - إختيار معرفة الرجال ؛ النص ؛ ص11)

14 محمد بن مسعود, قال حدثني علي بن الحسن بن فضال, قال حدثني العباس بن عامر و جعفر بن محمد بن حكيم, عن أبان بن عثمان, عن الحارث بن المغيرة النصري, قال: سمعت عبد الملك بن أعين, يسأل أبا عبد الله (ع) قال فلم يزل يسأله حتى قال له فهلك الناس إذا قال: إي و الله اي ابن أعين هلك الناس أجمعون. قلت من في الشرق و من في الغرب قال, فقال: إنها فتحت على الضلال إي و الله هلكوا إلا ثلاثة ثم قحط أبو ساسان و عامر و شتيرة و أبو عمرة فصاروا سبعة.(رجال الكشي - إختيار معرفة الرجال ؛ النص ؛ ص7)

45- شي، تفسير العياشي حنان بن سدير عن أبيه عن أبي جعفر ع قال: كان الناس أهل ردة بعد النبي ص إلا ثلاثة فقلت و من الثلاثة قال المقداد و أبو ذر و سلمان الفارسي ثم عرف أناس بعد يسير فقال هؤلاء الذين ارتدت عليهم الرحى و أبوا أن يبايعوا حتى جاءوا بأمير المؤمنين ع مكرها فبايع و ذلك قول الله و ما محمد إلا رسول قد خلت من قبله الرسل أ فإن مات أو قتل انقلبتم على أعقابكم و من ينقلب على عقبيه فلن يضر الله شيئا و سيجزي الله الشاكرين

46- شي، تفسير العياشي الفضيل بن يسار عن أبي جعفر ع قال: إن رسول الله ص لما قبض صار الناس كلهم أهل جاهلية إلا أربعة علي و المقداد و سلمان و أبو ذر فقلت فعمار فقال إن كنت تريد الذين لم يدخلهم شيء فهؤلاء الثلاثة(بحار الأنوار (ط - بيروت) ؛ ج22 ؛ ص333)

78- كش، رجال الكشي محمد بن مسعود عن علي بن الحسن بن فضال عن العباس بن عامر و جعفر بن محمد بن حكيم عن أبان بن عثمان عن الحارث النضري قال: سمعت عبد الملك بن أعين يسأل أبا عبد الله ع قال فلم يزل يسأله حتى قال له فهلك الناس إذا قال إي و الله يا ابن أعين هلك الناس أجمعون قلت من في المشرق و من في المغرب قال فقال إنها فتحت على الضلال إي و الله هلكوا إلا ثلاثة ثم لحق أبو ساسان و عمار و شتيرة و أبو عمرة فصاروا سبعة(بحار الأنوار (ط - بيروت) ؛ ج22 ؛ ص352)

25- كش، رجال الكشي محمد بن إسماعيل عن الفضل بن شاذان عن ابن أبي عمير عن إبراهيم بن عبد الحميد عن أبي بصير قال: قلت لأبي عبد الله ع ارتد الناس إلا ثلاثة أبو ذر و سلمان و المقداد قال فقال أبو عبد الله ع فأين أبو ساسان و أبو عمرة الأنصاري

بيان: أي هذان لم يستمرا على الردة أو لم يصدر منهما غير الشك. (بحار الأنوار (ط - بيروت) ؛ ج28 ؛ ص238)

26- كش، رجال الكشي علي بن الحكم عن ابن عميرة عن أبي بكر الحضرمي قال قال أبو جعفر ع ارتد الناس إلا ثلاثة نفر سلمان و أبو ذر و المقداد قال قلت فعمار قال قد كان حاص حيصة ثم رجع قال إن أردت الذي لم يشك و لم يدخله شيء فالمقداد فأما سلمان فإنه عرض في قلبه عارض فمضى عند أمير المؤمنين ع اسم الله الأعظم و لو تكلم به لأخذتهم الأرض و هوى كذا فلبب و وجئت عنقه حتى تركت كالسلعة فمر به أمير المؤمنين ع فقال له يا أبا عبد الله هذا من ذلك يا عي فبايع و أما أبو ذر فأمره أمير المؤمنين ع بالسكوت و لم يكن أخذه في الله لومة لائم فأبى إلا أن يتكلم فمر به عثمان فأمر به ثم أنابه الناس بعد و كان أول من أناب أبو ساسان الأنصاري و أبو عمرة و شتيرة و كانوا سبعة فلم يكن يعرف حق أمير المؤمنين ع إلا هؤلاء السبعة(بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج28، ص: 239)

[8] سوره الجمعة، آیه ۱۱

در شأن نزول این آیه گفته شده است: [8][8]- أخبرنا الأستاذ أبو طاهر الزيادي، أخبرنا أبو الحسن علي بن إبراهيم، أخبرنا محمد بن مسلم بن واره، أخبرنا الحسن بن عطية، حدثنا إسرائيل، عن حصين بن عبد الرحمن، عن أبي سفيان، عن جابر بن عبد الله، قال:كان رسول الله صلى الله عليه و سلم يخطب يوم الجمعة، إذ أقبلت عير قد قدمت [من الشام] فخرجوا إليها حتى لم يبق معه إلا اثنا عشر رجلا. فأنزل الله تبارك و تعالى: و إذا رأوا تجارة أو لهوا انفضوا إليها و تركوك قائما.

رواه البخاري، عن حفص بن عمر، عن خالد بن عبد الله، عن حصين.

قال المفسرون: أصاب أهل المدينة جوع و غلاء سعر، فقدم دحية بن خليفة الكلبي في تجارة من الشام، و ضرب لها طبل يؤذن الناس بقدومه، و رسول الله صلى الله عليه و سلم يخطب يوم الجمعة، فخرج إليه الناس و لم يبق في المسجد إلا اثنا عشر رجلا منهم أبو بكر و عمر. فنزلت هذه الآية، فقال النبي صلى الله عليه و سلم: و الذي نفس محمد بيده! لو تتابعتم حتى لم يبق أحد منكم، لسال بكم الوادي نارا.(اسباب نزول القرآن ، ص 448-449)

تکیه این شبهه بر تعداد اندک افراد قبول شده در امتحانات بعد از رسول خداست. (ارتد الناس الا ثلاثة)این تعداد اندک مسبوق به سابقه است و بارها در تاریخ مسلمانان نه در روایات شیعه که در معتبرترین کتب اهل سنت تکرار شده است. در مقابل عدد سه که روی آن مانور داده می شود، می توان به عدد دوازده که خود مضرب چهارم این عدد و اشاره کننده به جمعیت بسیار اندکی است اشاره نمود. کلیدواژه مناسب برای جستجوهای معجمی در این باب عبارتند از: «**الا اثناعشر**» یا «اثنی عشر» یا «غیر اثنی عشر»

«الا اثناعشر»موارد تخلف چشمگیر اصحاب در کتب اهل سنت:

۱. مورد اوّلی همین ماجرای **«یوم الجمعة»** است که بنا به قول متفق علیه نزد اهل سنت تنها دوازده نفر با حضرت باقی ماندند:

٨٩٤ - حدثنا معاوية بن عمرو قال: حدثنا زائدة، عن حصين، عن سالم بن أبي الجعد قال: حدثنا جابر بن عبد الله قال:بينما نحن نصلي مع النبي صلى الله عليه وسلم، إذ أقبلت عير تحمل طعاما، فالتفتوا إليها حتى ما بقي مع النبي صلى الله عليه وسلم إلا اثنا عشر رجلا، فنزلت هذه الآية: {وإذا رأوا تجارة أو لهوا انفضوا إليها وتركوك قائما}.[١٩٥٣، ١٩٥٨، ٤٦١٦](صحيح البخاری ت البغا، ج 1، ص316 -317)

١٩٥٨ - حدثني محمد قال: حدثني محمد بن فضيل، عن حصين، عن سالم بن أبي الجعد، عن جابر رضي الله عنه قال: أقبلت عير ونحن نصلي مع النبي صلى الله عليه وسلم الجمعة، فانفض الناس إلا اثني عشر رجلا، فنزلت هذه الآية: {وإذا رأوا تجارة أو لهوا انفضوا إليها وتركوك قائما}.(كتاب صحيح البخاری ت البغا، ج ٢، ص728)

(١١) باب في قوله تعالى: {وإذا رأوا تجارة أو لهوا انفضوا إليها وتركوك قائما}.

٣٦ - (٨٦٣) حدثنا عثمان بن أبي شيبة وإسحاق بن إبراهيم. كلاهما عن جرير. قال عثمان: حدثنا جرير عن حصين بن عبد الرحمن، عن سالم بن أبي الجعد، عن جابر بن عبد الله؛أن النبي صلى الله عليه وسلم كا ن يخطب قائما يوم الجمعة. فجاءت عير من الشام فانفتل الناس إليها. حتى لم يبق إلا اثنا عشر رجلا. فأنزلت هذه الآية التي في الجمعة: {وإذا رأوا تجارة أو لهوا انفضوا إليها وتركوك قائما}. [٦٢ /الجمعة /الآية ١١](كتاب صحيح مسلم ت عبد الباقی، ج ٢، ص590)

نقل طبری از این واقعه، حاوی نکات مهمی است:

والآيتان ماجرا تا سه جمعه تکرار شده است: ثم قام في الجمعة الثالثة فجعلوا يتسللون ويقومون حتى بقيت منهم عصابة، فقال: «كم أنتم؟» فعدوا أنفسهم، فإذا اثنا عشر رجلا وامرأة، فقال: «والذي نفسي بيده لو اتبع آخركم أولكم لالتهب عليكم الوادي نارا» .(تفسير الطبری جامع البيان ط هجر، ج ٢٢، ص646)

ثانیاً طبق نقل دیگری از جابر بن عبدالله در شان نزول آیه، این آیه مربوط به رویه مسلمانان هنگام بردن عروس به خانه شوهر بوده است که با ساز و دهل وا را روانه می‌کردند و به محض شنیدن

صدا، مردم خطبه جمعه را به سمت مجلس عروسی رها می‌کردند!

ذكر من قال ذلك حدثنا محمد بن سهل بن عسكر، قال: ثنا يحيى بن صالح، قال: ثنا سليمان بن بلال، عن جعفر بن محمد، عن أبيه، عن جابر بن عبد الله، قال: كان الجواري إذا نكحوا كانوا يمرون بالكبر والمزامير ويتركون النبي صلى الله عليه وسلم قائما على المنبر، وينفضون إليها، فأنزل الله(همان، ص ۶۴۸)

تعداد افراد نیز گرچه در بیان مشهور دوازده است اما اتفاقی نیست و از ۸ تا ۴۰ عدد(که نوعاً عدد ۴۰ را قبول نمی کنند) ذکر شده است. ابن عثیمین تصریح می‌کند که این افراد تعیینی نشده‌اند: ، فخرجوا حتى لم يبق معه إلا اثنا عشر رجلا، من هم؟ لم يعينوا (فتح ذي الجلال والإكرام بشرح بلوغ المرام ط المكتبة الإسلامية، ج ۲، ص326) تلاش برای تعیین افراد نیز دیدنی است که برای جا شدن همه افراد مورد نظر، مجبور به توسعه ۱۲ تا ۱۳ و ۱۴ نیز می‌شوند: (اللباب في علوم الكتاب، ج ۱۹، ص94)

۲. مورد دیگر **جنگ احد** است که طبق تصریح بخاری: لم يبق مع النبي صلى الله عليه وسلم غير اثني عشر رجلا (صحيح البخاري ط السلطانية ، ج ۶؛ ص38) و همین طور: همین کتاب، ج ۴، ص ۶۶

درزمینه جنگ احد سخن فراوان است و یکی از بهترین شواهد بر مدعا. و كفى في المقام ذكر الآية الشريفة:« ولقد صدقكم الله وعده اذ تحسونهم باذنه حتى اذا فشلتم وتنازعتم في الامر وعصيتم من بعد ما اراكم ما تحبون منكم من يريد الدنيا ومنكم من يريد الآخرة ثم صرفكم عنهم ليبتليكم ولقد عفا عنكم والله ذو فضل على المؤمنين

اذ تصعدون ولا تلوون على احد والرسول يدعوكم في اخراكم فاثابكم غما بغم لكيلا تحزنوا على ما فاتكم ولا ما اصابكم والله خبير بما تعملون »(سوره آل عمران، آیه ۱۵۲-۱۵۳)

۳. **جنگ احزاب**

طبق نقل جناب حذیفه حتی در جریان جنگ احزاب هم این ماجرا تکرار می‌شود. ایشان می‌فرماید: أن الناس تفرقوا عن رسول الله ليلة الأحزاب فلم يبق معه إلا اثنا عشر رجلا (دلائل النبوة للبيهقي، ج ۳، ص450)

۴. **جنگ حنین**

جنگ حنین، از پاسخهای روشن به این شبهه است که به‌صورت مستقل به آن خواهیم پرداخت. در این جنگ که پس از فتح مکه صورت گرفت ، از جمعیت ۱۲ هزار نفری لشگر اسلام طبق برخی از نقل ها تنها دوازده نفر در کنار پیامبر خدا صلى الله عليه و آله باقی ماندند: لأن الناس فروا عن رسول الله، صلى الله عليه وسلم. **ولم يبق إلا اثني عشر رجلا**(عمدة القاري شرح صحيح البخاري، ج ۱۴، ص157)

مستندات تفصیلی مطالب بالا در پیوست شماره ۱ عرضه شده است.

در زمینه جنگ حنین و شبهاتهای آن با جریانات بعد از وفات رسول خدا صلى الله عليه و آله سخن فراوان است. آیه شریفه بهترین گواه بر این مطلب است؛ با ارجاع معجمی«ثم ولّيتم مدبرين»:«

لقد نصركم الله في مواطن كثيرة ويوم حنين اذ اعجبتكم كثرتكم فلم تغن عنكم شيئا وضاقت عليكم الارض بما رحبت ثم وليتم مدبرين* ثم انزل الله سكينته على رسوله وعلى المؤمنين وانزل جنودا لم تروها وعذب الذين كفروا وذلك جزاء الكافرين * ثم يتوب الله من بعد ذلك على من يشاء والله غفور رحيم»(سوره التوبه آيات ۲۵-۲۷)

جمعيت كثير شركتكنندگان در اين جنگ(طبق نقل بخاري ده هزار نفر كه به همراه طلقاء دو هزار نفري مجموعاً دوازده هزار نفر مي شوند)، نزديكي اين جنگ به زمان رحلت رسول خدا صلي الله عليه و آله و انعكاس شرايط دوره پاياني حضرت، حضور جمعيت طلقا در كنار مهاجرين و انصار نمونه روشني براي تصوير آن دوران است.

نكته قابل تأمل در اين ميان اين است كه در اينجا حتي عدد ۱۲ نيز به كار نرفته است. ارجاع معجمي ما در اين فصل عبارت است از «حتي بقي وحده». طبق تصريح بخاري و مسلم جمعيت به‌گونه‌اي حضرت را رها كردند كه ايشان تك و تنها ماندند:

٤٠٨٢ - حدثنا محمد بن بشار: حدثنا معاذ بن معاذ: حدثنا ابن عون، عن هشام بن زيد بن أنس بن مالك، عن أنس بن مالك رضي الله عنه قال:لما كان يوم حنين، أقبلت هوازن وغطفان وغيرهم بنعمهم وذراريهم، **ومع النبي صلى الله عليه وسلم عشرة الآف، ومن الطلقاء، فأدبروا عنه حتى بقي وحده**، فناداي يومئذ ندءين لم يخلط بينهما، التفت عن يمينه فقال: (اي معشر الأنصار). قالوا: لبيك اي رسول الله أبشر نحن معك، ثم التفت عن يساره فقال: (اي معشر الأنصار). قالوا: لبيك اي رسول الله أبشر نحن معك، وهو على بغلة بيضاء فنزل فقال: (أنا عبد الله ورسوله). فانهزم المشركون، فأصاب يومئذ غنائم كثيرة، فقسم في المهاجرين والطلقاء ولم يعط الأنصار شيئا، فقالت الأنصار: **إذا كانت شديدة فنحن ندعى، ويعطى الغنيمة غيرنا.** فبلغه ذلك فجمعهم في قبة فقال: (اي معشر الأنصار، ما حديث بلغني عنكم). فسكتوا، فقال: (اي معشر الأنصار، ألا ترضون أن يذهب الناس بالدنيا، وتذهبون برسول الله - صلى الله عليه وسلم - تحوزونه إلى بيوتكم). قالوا: بلى، فقال النبي صلى الله عليه وسلم: (لو سلك الناس واديا وسلكت الأنصار شعبا لأخذت شعب الأنصار)(كتاب صحيح البخاري ت البغا، ج ۴، ص1576 و همين طور: كتاب صحيح البخاري ط السلطانية، ج ۵، ص160)

عبارت بقي وحده به تنهايي گواي غربت رسول خدا و تنهايي ايشان است. برخي از شرّاح هم به اين نكته تصريح مي‌كنند: لله الحكمة لما رشقوهم بالنبل انكشفوا {ويوم حنين إذ أعجبتكم} (الحلل الإبريزية من التعليقات البازية على صحيح البخاري، ج ۳، ص313) اي ديگري كه تنها به دو نفر از همراهان حضرت اشاره دارد: يعني به: المقاتلين، وإلا فقد ثبت أنه كان بقي معه العباس وأبو سفيان.(المفهم لما أشكل من تلخيص كتاب مسلم، ج ۳، ص623)

در اين ميان اما تلاشهايي براي توجيه اصل فرار صحابه و تعداد بازماندگان صورت گرفته است كه خواندني است. مهم در اين ميان، توجيه مسئله فرار از جنگ است كه كبيره است و با عدالت صحابه ناسازگار. در اين ميان توجيه طبري مورد پسند عموم واقع مي‌شود كه فرار اين جماعت براي گردهمايي و حمله كردن دوباره بوده است نه به نيت فرار. كسي هم نيست در اين ميان به جناب شگوشزد كند كه اينچنين فراري را عتاب نيست. با عتاب الهي و تصريح به «ثم وليتم مدبرين» و مطرح كردن توبه بعد از آن چه كنيم؟

طرفه تر آنكه وقتي فرمانده لشگر مانده است و آنها را صدا مي‌كند، دقيقاً كجا مي‌روند كه دوباره بازآيند؟! فرمان عقب‌نشيني موقت را وا بايد صادر كند نه اينكه او را در كام دشمنان رها سازند.

علی کل حال، سخن برخی از شراح گرچه در توجیه عبارت است، برای مقصود ما کافی است که صد نفر(در بالاترین گزارش داده شده) نیز از میان دوازده هزار نفر به‌منزله عدم است: وقوله: "حتى بقي وحده". قصد به المبالغة، فإن المائة بجوار الاثنى عشر ألفا في حكم العدم(فتح المنعم شرح صحيح مسلم، ج ۴، ص437)

مستندات کامل این بخش را نیز در پیوست شماره 2 مشاهده فرمایید.

سابقه تنها گذاشتن رسول خدا به این موارد محدود نمی‌شود. یکی دیگر از عباراتی که در صحاح اهلسنت یافت می‌شود این عبارت است: «**لم يبق غير طلحة و سعد**»

٣٥١٧ - حدثنا محمد بن أبي بكر المقدمي: حدثنا معتمر، عن أبيه، عن أبي عثمان قال:لم يبق مع النبي صلى الله عليه وسلم، في بعض تلك الأيام التي قاتل فيهن رسول الله صلى الله عليه وسلم، غير طلحة وسعد. عن حديثهما.(كتاب صحيح البخاري ت البغا ، ج ٣، ص1363 و همینطور: كتاب صحيح البخاري ط السلطانية، ج ٥، ص22 و كتاب صحيح مسلم ت عبد الباقي ، ج ۴، ص1879)

[9] سوره نوح، آیه ۵-۶ در ادامه این حضرت خطاب به خداوند می‌فرمایند: « وانی کلما دعوتهم لتغفر لهم جعلوا اصابعهم فی آذانهم واستغشوا ثیابهم واصروا واستکبروا استکبارا»

در سوره هود این آمده است: «و ما آمن معه الا قلیل» (سوره هود، آیه ۴۰) در تحدید این مقدار اختلاف است. (از ۷ تا ۱۵۱ نفر.ر ک: التفسیر المأثور، ج ۱۱،ص ۲۶۹-۲۷۱) اما در این میان قول به هشتاد یا هشت نفر قول شایعی است.

قول به هشت نفر:

٣٥٥٢٢ - عن أبي صالح باذام -من طريق محمد بن عباد بن جعفر-: أن نوحا - عليه السلام - حمل معه بنيه الثلاثة، وامرأة نوح، والثلاثة نسوة؛ نساء بنيه الثلاث، فهم ثمانية وأزواجهم، فأسماء بنيه: يافث، وحام، وسام...

٣٥٥٢٣ - عن الحكم [بن عتيبة] =٣٥٥٢٤ - ومحمد بن كعب القرظي: لم يكن في السفينة إلا ثمانية نفر: نوح، وامرأته، وثلاثة بنين له؛ سام وحام ويافث، ونساؤهم [٣٢١٧].

٣٥٥٢٥ - عن الحكم [بن عتيبة]-من طريق عبد الملك بن أبي غنية- {وما آمن معه إلا قليل}، قال: نوح، وثلاثة بنيه، وأربع كنائنه. (٨/ ٦٤)

٣٥٥٢٦ - عن قتادة بن دعامة -من طريق سعيد- قوله: {وأهلك إلا من سبق عليه القول ومن آمن وما آمن معه إلا قليل}، قال: ذكر لنا: أنه لم يتم في السفينة إلا نوح، وامرأته، وثلاثة بنيه، ونساؤهم؛ فجميعهم ثمانية (ز)

٣٥٥٢٧ - عن مطر [الوراق]-من طريق مضرة- قال: كان في السفينة سبعة: نوح، وثلاثة أولاده، و[كنائنه] ثلاثة (١). (ز)(کتاب موسوعة التفسير المأثور، ج ١١، ص270)

در روایات شیعه نیز این عدد ذکر شده است:

1- أبي رحمه الله قال حدثنا محمد بن يحيى العطار عن محمد بن أحمد بن يحيى عن موسى بن عمر عن جعفر بن محمد بن يحيى عن غالب عن أبي خالد عن حمران عن أبي جعفر ع في قول الله عز و جل- و ما آمن معه إلا قليل قال كانوا ثمانية.(معاني الأخبار ؛ النص ؛ ص151)

باید توجّه داشت که این عدد (حتی اگر هشتاد باشد)، عدد کسانی است که در طول ۹۵۰ سال نبوت حضرت به او ایمان آورده اند و به تصریح قرآن کریم، هر مقدار هم که رسالت حضرت ادامه پیدا می کرد دیگر کسی به حضرت ایمان نمی آورد:«لن یؤمن من قومک الا من قد آمن»(سوره هود، آیه ۳۶)

آیا اینها نقص نبوت جناب نوح نبی است؟

بالاتر از این مطلب در جریان حضرت لوط، آیه قرآن به صراحت می‌فرماید:«فاخرجنا من کان فیها من المؤمنین * فما وجدنا فیها غیر بیت من المسلمین»(سوره الذاریات، آیه ۳۵ و۳۶) خانه جناب لوط و با استثنای همسر حضرت «الا عجوزاً فی الغابرین»(سوره الشعراء، آیه ۱۷۱) تنها ایشان و دو دخترش باقی می‌مانند: «فما وجدنا فیها غیر بیت من المسلمین» أي غير أهل بيت من المسلمين يعني لوطا و بنتيه(مجمع البيان في تفسير القرآن ، ج9، ص 238 و همینطور تفسیر طبرانی، ج ۶،ص ۱۱۵)

این یعنی ?????? از قوم سدوم به حضرت ایمان نیاوردند! این در حالی است که بسیاری از تفاسیر ??????? عدد قوم لوط را ات ۴ ملیون نفر ذکر ????????:عن معمر , عن قتادة , قال: «بلغني أنه كان في قرية لوط أربعة آلاف ألف إنسان وأ ما شاء الله من ذلك»(کتاب تفسير عبد الرزاق ، ج ۲، ص193 و جامع البيان في تفسير القرآن، ج12، ص:۵۹-60 و موسوعة التفسير المأثور ، ج 11، ص385)

در اینجا نیز تنها سه نفر ایمان آوردند با این تفاوت که یکی از آنها شخص پیامبر بود و سایرین نیز از خانواده او بودند درحالیکه مقصود از سه نفر در روایات شیعه، با استثنای شخص امیرالمؤمنین و خاندان رسالت است.

این مسئله در مورد سایر انبیاء نیز جریان دارد و در این میان تنها گروه نجات یافته قوم یونسند:« فلولا کانت قریة آمنت فنفعها ایمانها الا قوم یونس»(سوره یونس، آیه ۹۸)

حکم کلّی این موارد را آیات الهی صادر نموده است هنگامی که در سوره شعراء مضمون واحدی پس از ذکر داستان انبیاء عظام تکرار می‌شود و به مؤمنین گوشزد می‌کند که : «ان فی ذلک لآیة و ما کان اکثرهم مؤمنین»(سوره الشعراء، آیه ۸ و ۶۷ و ۱۰۳ و ۱۲۱و ۱۳۹و ۱۵۸ و ۱۷۴ و ۱۹۰)

در جایی دیگر نیز می‌فرماید: «و ما وجدنا لاکثرهم من عهد و ان وجدنا اکثرهم لفاسقین»(سوره الاعراف، آیه ۹۹)

این قبیل آیات، ذهن را برای پاسخ حلّی مسئله آماده می‌سازد. مشخص است که در سیره انبیاء تعداد فراوانی از مردم و اکثریت آنها با حضرات همراه نبوده اند و این مسئله اختصاص به رسول مکرم اسلام ندارد. اما سرّ این مطلب چیست؟ در پاسخ حلّی به سرّ این مطلب اشاره خواهد رفت.

[10] در دوره کنونی و با پیشرفت در شکل های مختلف آزمون، تصویر این مطلب بسیار آسان شده است. توضیح آن که ما با انواع مختلفی از امتحانات مواجهیم. در امتحانات رایج در مدارس، نظام ارزش گذاری طیفی وجود دارد. یعنی علاوه بر تعیین افرادی که تحصیلات خود را به نحو عالی طی کرده اند، میزان قبولی به گونه ای قرار داده می شود که افراد متوسط و حتی ضعیف نیز از

ادامه تحصیل باز نمانند. حدّ‌قبولی به طور مثال، نمره ۱۰ یا ۱۲ است. درعین‌حال راه برای افرادی که این نمره را تحصیل نکرده‌اند، بسته نیست و امتحانات تجدیدی مسیر بازگشت آن‌ها به ادامه تحصیل را هموار می‌سازد.

در کنار این امتحانات، ما با دسته دیگری از آزمون‌ها مانند المپیادهای علمی مواجه‌یم. این المپیادها که در رشته‌های مختلف و در دو سطح کشوری و جهانی برگزار می‌شود امتحاناتی است برای محصّلین رده‌های بالای تحصیل. به‌عنوان مثال به شیوه انتخاب در المپیادهای ایران توجه کنید:

المپیادهای علمی دانش آموزی، به آزمونی اطلاق می‌شود که هر ساله در سطح دانش‌آموزان دبیرستانی در کشور برگزار می‌شود. هدف از برگزاری این آزمون، ایجاد روحیه نشاط و نوآوری برای جوانان، شکوفایی استعداد دانش آموزان ایرانی، ارتقای سطح علمی کشور و **انتخاب تیمی حداکثر ۶ نفره** برای شرکت در المپیادهای علمی بین‌المللی است. در حال حاضر، المپیادهای ادبی و علمی دانش آموزی در کشور در ۱۳ رشته ادبی، ریاضی، فیزیک، زیست‌شناسی، سلّول‌های بنیادی و پزشکی بازساختی، شیمی، علوم و فناوری نانو، کامپیوتر، نجوم و اخترفیزیک، جغرافیا، تفکر و کارآفرینی، علوم زمین و اقتصاد و مدیریت برگزار می‌شود.

هر المپیاد، از شروع تا انتخاب تیم ملی، شامل چهار مرحله ای بیشتر است. در **مرحله اول** که حدود به‌من ماه هر سال برگزار می‌شود **و حدود ۱۰۰هزار نفر شرکت‌کننده** دارد و از این تعداد حدود **هزار نفر پذیرفته می‌شوند**. تنها پذیرفته شدگان مرحله اول می‌توانند در مرحله دوم شرکت کنند.

در **مرحله دوم** هر سال نیز، **حدود ۴۰ نفر** در هر المپیاد برگزیده می‌شوند و برای آن‌ها دوره‌ای در طول تابستان برگزار می‌شود. در طی دوره تابستانی و در انتهای آن تعدادی آزمون برگزار می‌شود. با توجه به نمره امتحانات دوره به دانش‌پژوهان مدال‌های طلا، نقره ای برنز اهدا می‌شود. دارندگان مدال طلا در دوره‌ٔ‌دیگری که معمولاً‌در نیمه‌ٔ‌دوم همان سال برگزار می‌شود شرکت می‌کنند. پس از پایان دوره طلا آزمون‌های انتخاب تیم برگزار می‌شود که رتبه‌های برتر به‌عنوان اعضای تیم ملی جمهوری اسلامی ایران جهت اعزام به المپیادهای جهانی برگزیده می‌شوند. (سایت ویکی پدیا)

بعد از این گزینش نوبت به المپیاد جهانی می‌رسد:

روند انتخاب از کشور به کشور فرق دارد، ولی اغلب شامل رشته امتحاناتی است که در هر مرحله تعداد کمتری از دانش آموزان را می‌پذیرند. جایزه‌ها به افراد شرکت‌کننده رده‌های بالای آزمون داده می‌شود. تیم‌ها در المپیاد به رسمیت شناخته نمی‌شوند.

و شیوه آزمون در المپیاد ریاضی به این صورت است:

روند انتخاب از کشور به کشور فرق دارد، ولی اغلب شامل رشته امتحاناتی است که در هر مرحله تعداد کمتری از دانش آموزان را می‌پذیرند. جایزه‌ها به افراد شرکت‌کننده رده‌های بالای آزمون داده می‌شود. تیم‌ها در المپیاد به رسمیت شناخته نمی‌شوند.(سایت ویکی پدیا)

این مسئله اختصاصی به آزمون های علمی ندارد. بلکه اصل المپیاد که به مسائل ورزشی مرتبط است از همین قاعده پیروی می کند. سرآمدان ورزشی هر کشور با هم رقابت می کنند و در نهایت سه نفر به مدال های برجسته رشته های مختلف دست می یابند.

هیچ کس به یک مربی فوتبال یا هر رشته دیگری اعتراض نمی کند که چرا فقط و از میان این همه جمعیت یازده نفر را با خود به صحنه مبارزه برده ای؟ یا به مسئول تیم علمی اشکال نمی شود

كه چرا از ميان اين همه دانش آموز تو فقط شش نفر را با خود به مسابقات جهانی می برد؟ بله اگر اين زايده نفر عملكرد خوبی از خود ارائه ندهند، به او اعتراض می شود. در همين اعتراض نيز به حد و توان تيم و قدرت تيم مقابل توجّه می شود.

[11] ٣٢٦٩ - حدثنا سعيد بن أبي مريم: حدثنا أبو غسان قال: حدثني زيد بن أسلم، عن عطاء بن يسار، عن أبي سعيد رضي الله عنه:

أن النبي صلى الله عليه وسلم قال: (لتتبعن سنن من قبلكم شبرا بشبر، وذراعا بذراع، حتى لو سلكوا جحر ضب لسلكتموه). قلنا: اي رسول الله، اليهود والنصارى؟ قال: (فمن).(كتاب صحيح البخاري ت البغا، ج ٣، ص1274 و كتاب صحيح البخاري ط السلطانية، ج ٤، ص169)

٧٣٢٠ - حدثنا محمد بن عبد العزيز، حدثنا أبو عمر الصنعاني من اليمن عن زيد بن أسلم، عن عطاء بن يسار، عن أبي سعيد الخدري، عن النبي صلى الله عليه وسلم قال: «لتتبعن سنن من كان قبلكم شبرا شبرا وذراعا بذراع، حتى لو دخلوا جحر ضب تبعتموهم. قلنا: اي رسول الله، اليهود والنصارى؟ قال: فمن.»

٦٨٨٩ - حدثنا محمد بن عبد العزيز: حدثنا أبو عمر الصنعاني، من اليمن، عن زيد بن أسلم، عن عطاء بن يسار، عن أبي سعيد الخدري، عن النبي صلى الله عليه وسلم قال: (لتتبعن سنن من كان قبلكم، شبرا بشبر وذراعا بذراع، حتى لو دخلوا جحر ضب تبعتموهم). قلنا: اي رسول الله، اليهود والنصارى؟ قال: (فمن).(صحيح البخاري ت البغا ، ج ٦، ص2669 و كتاب صحيح البخاري ط السلطانية، ج ٩، ص103)

و همين طور:كتاب صحيح مسلم ت عبد الباقي ، ج ٤، ص2054

[12] واتخذ قوم موسى من بعده من حليهم عجلا جسدا له خوار الم يروا انه لا يكلمهم ولا يهديهم سبيلا اتخذوه وكانوا ظالمين *ولما سقط في ايديهم ورأوا انهم قد ضلوا قالوا لئن لم يرحمنا ربنا ويغفر لنا لنكونن من الخاسرين *ولما رجع موسى الى قومه غضبان اسفا قال بئسما خلفتموني من بعدي اعجلتم امر ربكم والقى الالواح واخذ برأس اخيه يجره اليه قال ابن ام ان القوم استضعفوني وكادوا يقتلونني فلا تشمت بي الاعداء ولا تجعلني مع القوم الظالمين (سورة الاعراف، آية ١٤٨-١٥٠)

[13] وجاوزنا ببني اسرائيل البحر فاتوا على قوم يعكفون على اصنام لهم قالوا يا موسى اجعل لنا الها كما لهم آلهة قال انكم قوم تجهلون(سورة الاعراف، آية ١٣٨)

طبری در اين باره می نويسد:

قال أبو جعفر: يقول تعالى ذكره: وقطعنا ببني إسرائيل البحر بعد الآيات التي أريناهموها، والعبر التي عاينوها على يدي نبي الله موسى، فلم تزجرهم تلك الآيات، ولم تعظهم تلك العبر والبينات! حتى قالوا - **مع معاينتهم من الحجج ما يحق أن يذكر معها البهائم**، إذ مروا على قوم يعكفون على أصنام لهم، يقول: يقومون على مثل لهم يعبدونها من دون الله -"اجعل لنا" اي موسى "إلها"، يقول: مثالا نعبده ونصنما نتخذه إلها، كما لهؤلاء القوم أصنام يعبدونها. ولا ينبغي

العباده لشيء سوى الله الواحد القهار. وقال موسى صلوات الله عليه: إنكم أيها القوم قوم تجهلون عظمة الله ووجب حقه عليكم، والا تعلمون أنه لا تجوز العباده لشيء سوى الله الذي له ملك السموات والأرض.(كتاب تفسير الطبري جامع البيان ط دار التربيه والتراث، ج ١٣، ص80)

او در ادامه به جریان جالبی اشاره می کند. این که در اثناء جنگ حنین درخواستی مشابه با درخواست قوم بنی اسرائیل از پیامبر خدا شده است:

١٥٠٥٥ - حدثنا محمد بن عبد الأعلى قال، حدثنا محمد بن ثور، عن معمر، عن الزهري: أن أبا واقد الليثي قال: خرجنا مع رسول الله صلى الله عليه وسلم قبل حنين، فمررنا بسدرة، قلت: يا نبي الله، اجعل لنا هذه ذات أنواط كما للكفار ذات أنواط! وكان الكفار ينوطون سلاحهم بسدرة يعكفون حولها فقال النبي صلى الله عليه وسلم: الله أكبر! هذا كما قالت بنو إسرائيل لموسى: "اجعل لنا إلها كما لهم آلهة"، إنكم ستركبون سنن الذين من قبلكم. (كتاب تفسير الطبري جامع البيان ط دار التربيه والتراث ، ج ١٣،ص81 و تفسیر ابن کثیر، ج ٣، ص ۴۶٧)

این روایت را ارنووط در تعلیقه خود بر مسند احمد، صحیح علی شرط الشیخین بر میشمارد(مسند احمد ط الرساله، ج ٣۶، ص ٢٣١)

از دیگر آیات در این زمینه، داستان اختیار حضرت موسی و جریانی است که برای آن هفتاد نفر پیش آمد:

واختار موسى قومه سبعين رجلا لميقاتنا فلما اخذتهم الرجفة قال رب لو شئت اهلكتهم من قبل وايای اتهلكنا بما فعل السفهاء منا ان هی الا فتنتك تضل بها من تشاء وتهدی من تشاء انت ولينا فاغفر لنا وارحمنا وانت خير الغافرين(سوره الاعراف، آیه ١۵۵)

و جریان دیگر جریان بلعم باعوراست که :

واتل عليهم نبا الذی آتيناه آياتنا فانسلخ منها فاتبعه الشيطان فكان من الغاوين * ولو شئنا لرفعناه بها ولكنه اخلد الى الارض واتبع هواه فمثله كمثل الكلب ان تحمل عليه يلهث او تتركه يلهث ذلك مثل القوم الذين كذبوا بآياتنا فاقصص القصص لعلهم يتفكرون (سوره الاعراف، آیه ١٧۵ و ١٧۶)

[14] به عنوان نمونه می توان به این موارد اشاره کرد:

الإسراء : 60 و إذ قلنا لك إن ربك أحاط بالناس و ما جعلنا الرؤيا التي أريناك إلا فتنة للناس و الشجرة الملعونة في القرآن و نخوفهم فما يزيدهم إلا طغيانا كبيرا

الأنبياء : 35 كل نفس ذائقة الموت و نبلوكم بالشر و الخير فتنة و إلينا ترجعون

الفرقان : 20 و ما أرسلنا قبلك من المرسلين إلا إنهم ليأكلون الطعام و يمشون في الأسواق و جعلنا بعضكم لبعض فتنة أ تصبرون و كان ربك بصيرا

العنكبوت : 10 و من الناس من يقول آمنا بالله فإذا أوذي في الله جعل فتنة الناس كعذاب الله و لئن جاء نصر من ربك ليقولن إنا كنا معكم أ و ليس الله بأعلم بما في صدور العالمين

الزمر : 49 فإذا مس الإنسان ضر دعانا ثم إذا خولناه نعمة منا قال إنما أوتيته على علم بل هي فتنة و لكن أكثرهم ال يعلمون

الروم: ٢و ٣ احسب الناس ان يتركوا ان يقولوا آمنّا و هم ال يفتنون و لقد فتنّا الذين من قبلهم فليعلمن الله الذين صدقوا و ليعلمنّ الكاذبين

البقرة : 155 و لنبلونكم بشيء من الخوف و الجوع و نقص من الأموال و الأنفس و الثمرات و بشر الصابرين

آلعمران : 154 ثم أنزل عليكم من بعد الغم أمنة نعاسا يغشى طائفة منكم و طائفة قد أهمتهم أنفسهم يظنون بالله غير الحق ظن الجاهلية يقولون هل لنا من الأمر من شيء قل إن الأمر كله لله يخفون في أنفسهم ما ال يبدون لك يقولون لو كان لنا من الأمر شيء ما قتلنا ههنا قل لو كنتم في بيوتكم لبرز الذين كتب عليهم القتل إلى مضاجعهم و ليبتلي الله ما في صدوركم و ليمحص ما في قلوبكم و الله عليم بذات الصدور

آلعمران : 186 لتبلون في أموالكم و أنفسكم و لتسمعن من الذين أوتوا الكتاب من قبلكم و من الذين أشركوا أذى كثيرا و إن تصبروا و تتقوا فإن ذلك من عزم الأمور

الأحزاب : 11 هنالك ابتلي المؤمنون و زلزلوا زلزالا شديدا

محمد : 31 و لنبلونكم حتى نعلم المجاهدين منكم و الصابرين و نبلوا أخباركم

و در جریان حضرت موسی:

طه : 85 قال فإنا قد فتنا قومك من بعدك و أضلهم السامري

طه : 90 و لقد قال لهم هارون من قبل يا قوم إنما فتنتم به و إن ربكم الرحمن فاتبعوني و أطيعوا أمري

النمل : 47 قالوا اطيرنا بك و بمن معك قال طائركم عند الله بل أنتم قوم تفتنون

الدخان : 17 و لقد فتنا قبلهم قوم فرعون و جاءهم رسول كريم

[15] سوره آل عمران، آیه ۱۷۹

[16] بحث ارتداد صحابه در صحاح اهلسنت با کلیدواژه های متعدد به کار رفته است:

ارتدوا بعدک علی ادبارهم القهقری

٦٥٨٧ - حدثني إبراهيم بن المنذر: حدثنا محمد بن فليح: حدثنا أبي قال: حدثني هلال، عن عطاء بن يسار، عن أبي هريرة عن النبي صلى الله عليه وسلم قال: «بينا أنا قائم إذا زمرة، حتى إذا عرفتهم خرج رجل من بيني وبينهم فقال: هلم، فقلت: أين؟ قال: إلى النار والله، قلت: وما شأنهم؟ قال: إنهم ارتدوا بعدك على أدبارهم القهقرى، ثم إذا زمرة حتى إذا عرفتهم خرج رجل من بيني وبينهم، فقال: هلم؟ قلت: أين؟ قال: إلى النار والله، قلت: ما شأنهم؟ قال: إنهم ارتدوا بعدك على

أدبارهم القهقرى، فلا أراه يخلص منهم إلا مثل همل النعم(كتاب صحيح البخاري ط السلطانية ، ج ٨، ص121 و كتاب صحيح البخاري ت البغا ، ج ٥، ص2407)

در همين صفحه از كتاب بخارى دو روايت ديگر نيز با مضامينى مشابه و با تكرار واژه ارتداد آمده است: و همينطور روايت دوم و روايت سوم

انهم لم يزالوا مرتدين على اعقابهم

٣٤٤٧ - حدثنا محمد بن يوسف حدثنا سفيان عن المغيرة بن النعمان عن سعيد بن جبير عن ابن عباس رضي الله عنهما قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم «تحشرون حفاة عراة غرلا ثم قرأ {كما بدأنا أول خلق نعيده وعدا علينا إنا كنا فاعلين} فأول من يكسى إبراهيم ثم يؤخذ برجال من أصحابي ذات اليمين وذات الشمال فأقول أصحابي فيقال إنهم لم يزالوا مرتدين على أعقابهم منذ فارقتهم فأقول كما قال العبد الصالح عيسى ابن مريم {وكنت عليهم شهيدا ما دمت فيهم فلما توفيتني كنت أنت الرقيب عليهم وأنت على كل شيء شهيد} إلى قوله العزيز الحكيم»(كتاب صحيح البخاري ط السلطانية، ج ٤، ص168)

ما برحوا يرجعون على اعقابهم

إني على الحوض حتى أنظر من يرد علي منكم، وسيؤخذ ناس دوني، فأقول: يا رب مني ومن أمتي، فيقال: هل شعرت ما عملوا بعدك، والله ما برحوا يرجعون على أعقابهم» فكان ابن أبي مليكة يقول: اللهم إنا نعوذ بك أن نرجع على أعقابنا، أو نفتن عن ديننا {أعقابكم تنكصون} ترجعون على العقب(كتاب صحيح البخاري ط السلطانية ، ج ٨، ص121) عبارت مازالوا يرجعون على اعقابهم هم در صحيح مسلم آمده است: (كتاب صحيح مسلم ت عبد الباقي ، ج ٤، ص1794) و همينطور عبارت:«مشوا على القهقرى»(كتاب صحيح البخاري ط السلطانية ، ج ٩، ص46)

جدا از عبارت «انك لا تدري ما احدثوا بعدك» كه ترجيع بند نوع روايات باب است، يكى از مضامين پر تكرار اين است كه اصحاب از رسيدن به حوض منع ميشوند. اين مضمون با عبارات مختلفى گزارش شده است:

ليختلجن: وليرفعن رجال منكم، ثم ليختلجن دوني، فأقول: يا رب أصحابي، فيقال: إنك لا تدري ما أحدثوا بعدك(كتاب صحيح البخاري ط السلطانية ، ج ٨، ص119) **و اختلجوا دوني در** كتاب صحيح البخاري ط السلطانية ، ج ٨، ص120

و كتاب صحيح مسلم ت عبد الباقي ، ج 4 ، ص1800

يحال بيني و بينهم: «ليردن علي أقوام أعرفهم ويعرفوني ثم يحال بيني وبينهم»(كتاب صحيح البخاري ط السلطانية ، ج ٨، ص120)

ليذادن: «ألا ليذادن رجال عن حوضي كما يذاد البعير الضال. أناديهم: ألا هلم! فيقال: إنهم قد بدلوا بعدك. فأقول: سحقا سحقا»(كتاب صحيح مسلم ت عبد الباقي، ج ١، ص218)

«ليصدن»: وليصدن عني طائفة منكم فلا يصلون. فأقول: يا رب! هؤلاء من أصحابي. فيجيبني ملك فيقول: وهل تدري ما أحدثوا بعدك؟(كتاب صحيح مسلم ت عبد الباقي ، ج ١، ص217)

لاذودنّ:« والذي نفسي بيده، لأذودن رجال عن حوضي، كما تذاد الغريبة من الإبل عن الحوض »(كتاب صحيح البخاري ت البغا، ج ٢، ص834)

طبیعی است که شارحین صحاح برای توجیه این فقرات گرفتار مشکلات شوند و از جمله آن را به ارتداد مسلمانان پس از رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله نسبت دهند. اما جالب اینجاست که اعتراف برءا بن عازب در صحیح بخاری راه را بر این توجیه هم میبندد. او در پاسخ به کسی که مقام صحابی بودن و بیعت رضوان را برای او متذکر میشود و حسرت مقام او را میخورد میگوید: اي ابن أخي، إنك لا تدري ما أحدثنا بعده(كتاب صحيح البخاري ت البغا ج ٤، ص1529) عبارت ابن ابن ملیکه نیز در پناه بردن به خدا از فتنه ارتداد و استمرار او بر این مطلب که در ضمن روایات گزارش کردیم ،گواه دیگری است.

تفصیل مستندات این بخش را در پیوست شماره ۳ مشاهده فرمایید

[17] ٦٥٨٧ - حدثني إبراهيم بن المنذر: حدثنا محمد بن فليح: حدثنا أبي قال: حدثني هلال، عن عطاء بن يسار، عن أبي هريرة عن النبي صلى الله عليه وسلم قال: «بينا أنا قائم إذا زمرة، حتى إذا عرفتهم خرج رجل من بيني وبينهم فقال: هلم، فقلت: أين؟ قال: إلى النار والله، قلت: وما شأنهم؟ قال: إنهم ارتدوا بعدك على أدبارهم القهقرى، ثم إذا زمرة حتى إذا عرفتهم خرج رجل من بيني وبينهم، فقال: هلم؟ قلت: أين؟ قال: إلى النار والله، قلت: ما شأنهم؟ قال: إنهم ارتدوا بعدك على أدبارهم القهقرى، فلا أراه يخلص منهم إلا مثل همل النعم(كتاب صحيح البخاري ط السلطانية ، ج ٨، ص121 و كتاب صحيح البخاري ت البغا ، ج ٥، ص2407)

مفاد این روایت به قدری سنگین است که با وجود نقل در صحیح بخاری، البانی که خود در صحیح الجامع الصغیر سیوطی آن را تصحیح کرده بود(صحيح الجامع الصغير و زيادته، ج ١، ص ٥٥٣)در کتاب سلسلة الاحادیث الضعیفة سند را برنمی تابد و آن را تضعیف میکند!(كتاب سلسلة الأحاديث الضعيفة والموضوعة وأثرها السيئ في الأمة ج 14، ص 1031-1034)

[18] هي ضوال ّالإبل (الفائق ؛ ج3 ؛ ص408) الْهَمَلُ: ضوال ّالإبل، واحدها: هامِلٌ. أي إن الناّجي منهم قليل في قلة النعّم الضاّلةّ(النهاية في غريب الحديث و الأثر ؛ ج5 ؛ ص274 و لسان العرب، ج11، ص: 710)

٦٥٨٧ - قوله: (إلا مثل همل النعم) والمراد منه أن النعم التي ليس لها راع قلما تهتدي إلى الطريق السوي، بل يخبط أكثرهم، فتضل، فتهلك(كتاب فيض الباري على صحيح البخاري، ج ٦، ص294)

(يحال بيني وبينهم رجل) هؤلاء هم المرتدون قال رسول الله - صلى الله عليه وسلم - (فلا أراه يخلص منهم إلا مثل همل النعم) -بفتح الهاء والميم- جمع هامل، وهي الضالة من النعم، يشير إلى أن فيهم من ينجو من العصاه من كان من أهل التوحيد وقليل ما هم؛ لأن الضالة في النعم قليل.(كتاب الكوثر الجاري إلى رياض أحاديث البخاري ج 10،ص224)

برای بررسی تفصیلی به پیوست شماره ۳ مراجعه فرمایید.

[19] درس تفسیر سوره مبارکه ق، تاریخ ۲۱/ ۱۲/ ۱۳۹۰

[20] جلسه اول از جلسات شیوه منظره، تاریخ ۲۷/ ۹/ ۱۴۰۰

[21] ایشان در اینباره میفرمایند:« این همه ودایع، کتب، مخازن علم، رواىات و ادعیه در اختیار ما گذاشته اند، به گونهای که اگر کسی بخواهد امامی را حاضر بیابد و ای صدایش را از نوار گوش دهد، و ای در خدمتشان باشد تا مطالب آنها را استماع کند ـ نه اینکه خود در محضر آنها صحبت کند ـ بهتر از اینها پیدا نمی کند. همچنین در دسترس ماست، ولی حالمان مانند حال کسانی است که هیچ ندارند؛ نه به قرآن قائلند، نه به عترت و نه رواىات آنها را قبول دارند! اگر ائمه اطهار علیهمالسلام حاضر بودند، باز باید به همین رواىاتشان عمل کنیم.

لابد عذرمان این است که در صورت حضور آنها همه مجبور نبودیم از آنها پیروی کنیم و به حرف هایشان گوش کنیم، چنان چه در طول تاریخ امتحان داده ایم که در زمان حضورشان قدردان آنها نبوده ایم!(کتاب حضرت حجت، ص197)

کتب جوامع روایی شیعه را نباید از دست داد، چون معلوم نیست فردا بر سر ما چه می آید. آیا اَبْلَغ (رساتر) از این میشود گفت که: «مُلئَتَ ْظُلْمًا وَ جَوْرًا»؟ لذا خوب است کتاب هایی که تا به حال چاپ نشده، چاپ شود. اگر توفیق داشتیم و اهل همت بودیم، اوراق و کتبی را که به خط ائمه علیهمالسلام بود پیدا میکردیم. در مورد برخی کتابها نوشته اند: «وَ هُوَ بخَطِّ عَلیهالسّلام وَ هُوَ عِنْدِي» (این کتاب به خط امام علیهالسلام است و نزد من موجود است).

قرآن به خط امام حسن عسکری علیهالسلام و یکی دو قرآن از حضرت امیر علیهالسلام موجود است. حاجی نوری در صحیفه علویه نقل کرده که «دعای صباح» به خط خود حضرت امیر علیهالسلام گردآوری و چاپ شده است.

از کتاب های تألیف شده توسط بزرگان و علمای ما چند درصد چاپ شده، و چقدر خطی باقیمانده، و چقدر از بین رفته است؟ قطعاً از کم پولی ما نیست، بلکه از کم توفیقی ماست! زیرا چه پول هایی که صرف کتب ضلال و روزنامه های دارای عکس های مبتذل و قبایح میشود!

هیچ تناسبی ـ چه از حیث مضمون و محتوا، و چه از نظر تعداد ـ میان کتب شیعه و اهلتسنّن نیست. با اینکه اهلتسنّن خود اعتراف دارند که سنّت رسول خدا صلیاللهعلیهوآله در دستشان نیست و این شیعه است که هم سنّی و هم شیعی است، و در واقع آنها منسوب به قیاس و قیاسی هستند، نه سنّی و منسوب به سنّت. با این حال، آنها به آثاری که دارند، خیلی اهمیت می دهند و ما هیچ اهمیت نمی دهیم، و آنها در این امر از ما پیش افتاده اند. خدا می داند صحیح بخاری تا کنون چند بار و چند نوع چاپ شده است.

آقایی که میان کتب شیعه و سنّی مقایسه کرده بود، می گفت: آنها، فلان درصد کتاب از بین رفته و مفقود و فلان مقدار مخطوط و غیر مطبوع و فلان مقدار مطبوع دارند و ما این مقدار، و در پایان نتیجه می گرفت که آنها در مطبوع بر ما، و ما در تالف (تلف شده) و مفقود بر آنها مقدمیم !

گوای به حقانیت مذهب مغروری م و فکر می‌کنی‌م که حقانیت مکتب، خودش، خودش را اداره می‌کند. حی‌ف است که در فکر جست وجو نباشی‌م! با این‌که دیدی‌م خیلی از کتب مفقوده و نایاب بعد از گذشت زمان بسیار طولانی، پیدا شدند؛ از جمله کتاب «فقه الرضا» را در زمان مرحوم مجلسی اوّل پیدا کرده و به اصفهان آوردند؛ یعنی بعد از هزار سال پیدا شد.

خدا می داند چه اصول و کتبی بعدها در اثر کنجکاوی و تفحص به دست آید و پیدا شود. در همین اواخر که کتاب «عوالم» پیدا نشده بود، می گفتند: یک جلد از آن در کتابخانه لندن ای در فلان جا وجود دارد و اجازه استنساخ و عکسبرداری از روی آن را نمی دهند.

بنابراین، خیلی ما در این امر عقب مانده ایم. چرا؟ نمی دانم! خدا می داند «بحارالأنوار» مرحوم مجلسی چندین «مستدرک» دارد. «مستدرک الوسائل» را مرحوم حاجی نوری به تنهایی جمع آوری نموده و نوشته است، با این حال بنده در مدارکی که مستدرک الوسائل از آنها روایت نقل کرده گاهی روایاتی دیده ام که در خود مستدرک نیست.

آقایی که در آمار کتب وارد بود، می گفت: شیخ صدوق قدس‌سره و شیخ مفید قدس‌سره هر کدام سیصد کتاب دارند. آیا نمی از مصنفات آنان چاپ شده است یا خیر؟! فرض کنید به این اندازه تألیف نداشته باشند، ولی آیا با گذشت هزار سال، همه کتاب های آنها در دست است؟

وقتی می شنوم یکی از کتب شیعه در علوم و معارف دینی از علمای معروف از متقدمین و متأخرین در حال طبع است، خوشحال می‌شوم، ولو این‌که به دستم نرسیده باشد، از بس که حاجت به آنها شدید است و غایت بعید!

خدا می داند که ما چقدر در این مرحله محتاجی‌م! اگر نیازمان را بدانی‌م در آن صورت چه مصارفی و هزینه هایی را برای این امر مهم صرف می‌کنی‌م. اگر به ما گفته شود: بزرگ ترین شیوخ و بزرگان شما شیعه که شیخ مفید و شیخ صدوق هستند، چقدر از کتب آنها در دست شماست، چه پاسخ می دهیم؟ گوای برای خودمان حیثیتی قائل نیستی‌م! نه قومیّتی، نه ملیّتی، نه اجتماع و همکاری مذهبی ای! تعجب است از اهل باطل که در باطل خود در این امر این اندازه برما مقدمند، با این‌که آنها هیچ ندارند و ما همه‌چیز داری‌م! مجموعه هایی از رسائل و «اصول اربعمائه»، همچنین کتب خطی علما در معرض نابودی است، ما باید در فکر آن باشی‌م که کتب مفقود را پیدا کنی‌م، چنان که «فقه الرضا علیه‌السلام» در زمان مجلسی اوّل قدس‌سره در بلاد شیعه پیدا شد. خدا می داند در عصر غیبت صغری چه چیزهایی پیدا شد، ولی از ترس ظالمان مخفی کردند. با این‌همه ظلمها و اخفاها، باز خدا می داند که چقدر از آن آثار پیدا شده و باقی مانده است. صحیفه رابعه سجادیه را بنده دارم، بلکه تا بعد از خامسه، ثامنه و تاسعه هم احتمال دارد که موجود باشد. نوشته اند: تا ثامنه وجود دارد، و تا خامسه را بنده دیده امدرباره امیرالمؤمنین علیه‌السلام از خلیل بن احمد سؤال شد، وی گفت: با این‌که دوست و دشمن فضایل آن حضرت را پنهان کرده اند؛ دوستانش از ترس، و دشمنان از روی حسد، با این‌همه، فضایل او مشرق و مغرب را پر کرده است: قَدْ مَلَأَ الْخافِقَینِ فَضْلُهُ خدا می داند که در زمان ائمه علیهم‌السلام چه علومی و چه مطالبی و مَرَاجِعی بوده که اکنون در دست ما نیست! حفظ آثار اهلبیت علیهم‌السلام و نگهداری از آنها ـ هرچند معلوم نیست که ما به همه آنها عمل کنی‌م ـ برای شیعه خوب و مفید است. ما علوم و معارف را مفت به دست آورده ایم، لذا قدردان نیستی‌م و کفران نعمت می‌کنی‌م، و مفت و ارزان از دست می دهی‌م، و کتاب های خطی و عتیقه خود را به قیمت های ارزان ای گران می فروشی‌م. شاید روزی بیایی که اروپایی ها به آنها عمل کنند و دستگاه های تبلیغاتی شان را به وسیله آنها ترویج نمایند. همچنان که از امام رضا علیه‌السلام نقل شده که اهل حجاز (قریش) از نعمت ولایت قدردانی نکردند؛ لذا خداوند آن را از آنها گرفت و به اَعاجم و فرزندان آنها داد»(در محضر بهجت، ج 2، ص 122-125)

رؤسا و مبلغان مذاهب باطله برای کسانی که داخل دین و مذهب باطل آنان می‌شوند، پول صرف می‌کنند، ولی ما می‌گوییم: داخل‌شدن در دین حق، پول صرف‌کردن نمی‌خواهد؛ درحالی‌که صرف‌کردن پول برای این که افراد ضعیف النفس و الایمان و الاعتقاد از دین خارج نشوند و گرگ‌ها آن‌ها را ندرند و پاره‌پاره نکنند، اشکال ندارد. و دیگر این‌که ادیان و مذاهب باطله همین یک برهان (پول) را برای تبلیغ و ترویج از مذهب خود دارند، و همین قدر کافی است که کتاب دینی خود را به افراد بدهند و اسم آن‌ها را در دیوان خود ثبت کنند و پول بدهند!

گفته‌اند: آقاخان در سخنرانی خود برای مریدهایش این حُمُر مُسْتَنْفِره گفته بود: «سعی کنید پولدار شوید». ببینید این سخن رهبر مذهبی آن‌هاست! مقصودش این است که با پولدارشدن می‌شود دین را ترویج نمود. طرفداران او در «بمبئی» او را با طلا و قباله‌های املاک وزن می‌کردند، و او می‌دانست که چگونه آن‌ها را استثمار کند. می‌گفت: اگر مرا ندیدید و ای کسی نبود که به او پول بدهید تا به من برساند، آن را به دریا بیندازید به من می‌رسد! آری، اهل باطل در باطل خود این قدر قوی و محکم هستند و ما در حق این اندازه سست!(در محضر بهجت، ج 1، ص 165)

چگونه اهل باطل کتاب‌های خود را ـ که قابل قیاس با کتب اهل حق نیست ـ چاپ و تکثیر و ترویج می‌کنند، ولی اهل حق در این زمینه همیشه عاجز و ناموفق بوده‌اند!

بنده اطلاع دارم که کتاب‌هایی ـ شاید به‌صورت دوره و موسوعه ـ در کتابخانه‌های شخصی یا عمومی ـ هم در ایران و هم در عراق ـ در معرض تلف و نابودی است! چه کتاب‌های خوبی که هنوز چاپ نشده و در دسترس نیست، و یا از بین رفته است! ما اصلاً در فکر نگهداری از گنجینه‌های علمی و ذخایر مذهبی خود نیستیم!

تکلیف شرعی ایجاب می‌کند که کتاب‌های هر عالمی را که مرحوم می‌شود، به نزدیک‌ترین حوزه‌ی علمیه انتقال دهند، نه این‌که در همان آبادی و ده بماند و از بین برود و نابود گردد و یا دست افراد نااهل بیفتد، و یا به بوته‌ی نسیان و فراموشی سپرده شود! کیست که در این فکرها باشد؟!

شاید با این ابتلائات که کفار بر سر مسلمانان می‌آورند، دیگر برای کسی فرصت فکری نمانده است!(همان، ج 2، ص 102-103)

[22] علاوه بر این دو، در حوزه علوم رایج اعم از علوم پایه و علوم انسانی نیز خلأهای فراوانی یافت می شود که همین ها مستمسکی برای مخالفین در ابطال عقاید حق و رواج مذاهب باطل می گردد. با این عنایت مباحث آینده را در دو بخش پی خواهیم گرفت: ابتدا به بحث اختلافات مذاهب و نکات لازم در مورد خلأهای تبیینی و تحقیقی در آن ها خواهیم پرداخت و در فصل پایانی به بحث از علوم و خلأهای موجود در آن می پردازیم بعون الله تعالی

بازبینی #1
ایجاد شده 28 اوت 2023 17:42:30 توسط Admin
به روزرسانی شده 20 فوریه 2025 15:33:28 توسط Admin